



بلند نگری (لانگ ویو)

فصلنامه

شماره: ۲۷۵۳-۳۹۸۰

دوره ۸ - شماره ۱ - اسفند ۱۴۰۴ / فوریه ۲۰۲۶



پایان کابوس آمریکایی: طلایه‌های فروپاشی امپراتوری

افروز زیدی

زنان مسلمان در مسیر طلاق:
ضرورت تغییری بنیادین در
تگرش‌های اجتماعی

نیشا کاپور

موخره‌ای بر پرونده «طلحه
احسن»: مبارزه علیه دولت
فوق امنیتی پسالیبرال

سندیو هیرا

اهمیت سیاسی
حمله آمریکا به
ونزوئلا

سعید رضا عاملی

امپراتوری سبک
آمریکایی شبانه
آدم‌زایی می‌کند

۲ سعیدرضا عاملی

امپراتوری سبک آمریکایی
شبانۀ آدم‌ربایی می‌کند

۷ سند یوهیرا

اهمیت سیاسی حمله آمریکا
به ونزوئلا

۱۴ نیشا کاپور

موخره‌ای بر پرونده «طلحه احسن»:
مبارزه علیه دولت فوق‌امینتی پالیسیال

۱۸ افروز زیدی

زنان مسلمان در مسیر طلاق: ضرورت
تغییری بنیادین در نگرش‌های اجتماعی

ایالات متحده که از غرور ناشی از ربودن رهبر منتخب مردم در آمریکای جنوبی هرزه‌گو شده، اکنون طبل جنگ را در غرب آسیا به صدا در آورده است. ناوگانی متشکل از یک‌سوم توان نیروی دریایی این کشور که بر تعداد آن نیز افزوده می‌شود در سواحل ایران مستقر شده و منتظر فرمان حمله فرمانده کل اصلاح‌ناپذیر خود است. همزمان، ارتش رژیم اسرائیل نیز که تازه‌نفس از یک نسل‌کشی بیرون آمده، با همان مستی قدرت در حاشیه ایستاده و در انتظار لحظه موعود و حذف آخرین مانع باقی‌مانده بر سر راه سلطه کامل استعماری بر منطقه است.

استرداد فرآقانونی رئیس‌جمهور مادورو از ونزوئلا و تدارکات مجدد برای جنگ علیه ایران، تازه‌ترین پرده از خشونت دولتی قدرتی متخاصم است که متکرانه خود را فراتر از الزامات قوانین بین‌المللی قرار داده است. در دوران ترامپ، دیگر حتی نیازی به تظاهر به بی‌گناهی هم نیست. اگر زمانی دولت‌های آمریکا از پوشش‌های واهی برای پنهان کردن تخلفات خود استفاده می‌کردند، رئیس‌جمهور فعلی قانون را صرفاً یک مزاحمت و مانعی بر سر راه نمایش قدرت ایالات متحده می‌بیند.

نخستین مقاله در این شماره به قلم سعیدرضا عاملی، ماهیت فزاینده قانون‌گریز سیاست خارجی آمریکا را از دریچه ربایش رئیس‌جمهور مادورو تحلیل می‌کند. او با ابطال تمام ادعاهای مشروعیت‌آمیز آمریکا برای این اقدام، آن را مصداق راهزنی بین‌المللی می‌داند که ابتدایی‌ترین اصول حاکمیت و حق تعیین سرنوشت را زیر پا گذاشته است. به باور او، بازداشت اجباری مادورو «امتداد منطقی فلسفه حکومتی است که زور یک‌جانبه و نمایش سیاسی را بر دیپلماسی و خوشبختنداری چندجانبه ترجیح می‌دهد». این اقدام دقیقاً با تاریخ طولانی استنادهای آمریکا پس از جنگ جهانی دوم از تهاجمات مستقیم و کودتاها مانند ایران در سال ۱۳۳۲ و سرنگونی دولت گواتمالا در ۱۳۳۳ گرفته تا عملیات مخفیانه در شیلی (۱۳۵۲) و فشارهای نظامی و تحریم‌های طولانی مدت علیه عراق در دهه‌های ۱۳۷۰ و ۸۰ شمسی همخوانی دارد.

پیامی که این اقدامات به مابقی جهان مخابره می‌کنند، تکان‌دهنده است: قوانین بین‌المللی تنها تا زمانی معتبرند که با منافع سیاسی یا اقتصادی آمریکا در تضاد نباشند. حاکمیت و استقلال کشورها مشروط به تأیید ایالات متحده است. همان‌طور که در تهدیدهای ترامپ برای تصاحب گرینلند دیدیم، این موضوع از نظر کشورهای کوچک‌تر، یک مسئله حیاتی و وجودی است. مابقی جهان باید مقاومت کنند، چرا که اجازه دادن به تکرار چنین تخلفات فاحشی از سوی یک دولت سرکش، تنها باعث فرسایش بیشتر نظم لِرزان قانون‌محوری می‌شود که صلح جهانی به شکلی بی‌ثبات بر آن استوار است. در دومین مقاله، **سندیو هییرا** با نگاهی خوش‌بینانه به سرنگونی مادورو، این موضوع را فرصت می‌بیند؛ چرا که تکبر ایالات متحده باعث شده نقاب پابندی به قوانین بین‌المللی را کنار بگذارد و چهره واقعی خود را آشکار کند. اگر زمانی اشکال ظریف‌تر و نرم‌تر نفوذ کفایت می‌کرد، امروز آمریکای در حال افوک، ناچار است به قدرت عربان تکیه کند. هییرا معتقد است توسل

به رویکردهای افراطی و تقابلی، در نهایت ممکن است هژمونی آمریکا را در نقاط مختلف جهان در هم بشکند. امپراتوری غربی به رهبری آمریکانه تنها در حاشیه، بلکه از درون نیز در حال پوسیدگی است. افزایش سطح نارضایتی‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در داخل - که در ظهور چهره‌های فاشیست و روایت‌های راست افراطی تجلی یافته - گواهی بر شکست‌گویی نظام‌های دموکراتیک غربی است. او می‌نویسد: «خشمی فزاینده در این جوامع در حال شکل‌گیری است؛ جالش جنبش‌های پیشرو این است که این خشم را مهار کرده و به سمت امری مثبت هدایت کنند: ساختن جهانی بهتر».

اگر دولت‌هایی مانند آمریکا در صحنه بین‌المللی به طور فزاینده‌ای قانون‌گریز می‌شوند، این امر تنها از طریق فرآیند آماده‌سازی اجتماعی در داخل ممکن شده است که توده‌های مردم را برای پذیرش استبداد و سرکوب شرطی کرده است. دولت‌ها زندانی‌سازی و حبس را به عنوان ضرورتی برای امنیت عمومی در قالب پروژه‌های ساختگی جنگ علیه تروریسم یا مبارزه با اسلام‌گرایی ستیزه‌جو عادی‌سازی کرده‌اند. مقاله سوم ما به قلم **نیشا کاپور**، با بازخوانی پرونده طلحه احسن، درباره شکل‌گیری یک دولت نظارتی سختگیر هشدار می‌دهد؛ دولتی که تحت لوای جنگ علیه تروریسم رشد کرده و اکنون تور خود را بسیار فراتر از جوامع مسلمانی که هدف اولیه آن بودند، پهن کرده است. طلحه که اکنون شاعری برجسته است، در سال ۱۳۸۵ در بریتانیا و تحت کیفرخواست آمریکا بازداشت شده، در حالی که طبق قوانین بریتانیا مرتکب جرمی نشده بود. او شش سال بعد مسترد شد و در نهایت در سال ۱۳۹۳ پس از توافق قضایی آزاد گشت. به گفته کاپور، پرونده طلحه نوری بر «وقاحت تمام‌عیار خشونت استعماری و امپریالیستی در فلسطین و غرب آسیا می‌تاباند که برای مدیریت خشم و جنبش رو به گسترش همبستگی با فلسطین در داخل، به فنون سرکوبگرانه فزاینده‌ای روی آورده است».

بخش پایانی این شماره، نقدی بر نگرش‌های فرهنگی پیرامون حق طلاق زنان در اسلام است. **افروز زیدی** با نگاهی به تجربه طلاق خود، از نگرش‌های مردسالارانه‌ای گلایه می‌کند که استقلال معنوی زنان را در مسیر انحلال ازدواج محدود می‌کند. او معتقد است حتی زمانی که آشتی به صلاح نیست، مداخلات همیشه بر حفظ ازدواج تمرکز دارند و به طور ضمنی القا می‌کنند که زنان این نهاد را سرسری گرفته‌اند. این تمرکز ناپجا باعث شده زنان دچار تضاد درونی شوند، در ارزش معنوی خود شک کنند و در پیوندهایی بمانند که دیگر قابل ادامه دادن نیست. او نتیجه می‌گیرد: «پذیرش این حقیقت که طلاق نیز از سوی خداست و هیچ شرمی در آن نیست، راهی طولانی برای پایان دادن به انگ اجتماعی طلاق و مجنون‌پنداری نظام‌مند زنانی خواهد بود که در ازدواج‌های دشوار خود به دنبال حمایت هستند». این شماره تلاش کرده است تا حوادثی به سرعت در حال تغییر جهان را در چارچوبی بلندمدت معنا کند. درک و تحلیل، کلید ایجاد تغییرات پایدار و عادلانه است. این حرکت رو به جلو، حتی در زمان بحران‌های عمیق، کلید ساختن آینده‌ای است که به آن نیاز داریم. با اندیشه و تحلیل خود، به جنبش تغییر پیوندید.

با ایمیل به نشانی info@ihrc.org، حساب توثیقی ما www.ihrc.org یا با یافتن ما در فیسبوک به گفتگوی ما پیوندید. حتی می‌توانید نامه‌ای به سبک قدیمی به موسسه اسلامی حقوق بشر لندن (Wembley, HA9, 598 IHRC, PO Box) برای ارسال کنید. یا برای حضور در یکی از رویدادهای ما به آدرس (7XH, UK Preston Road, 202) (8PA Wembley, HA9) در نمایشگاه کتاب موسسه اسلامی حقوق بشر مراجعه کنید (وقتی بحران ویروس کرونا فروکش کرد). ما همچنین رویدادها را به صورت برخط هم قرار می‌دهیم، بنابراین www.ihrc.tv هم‌اکنون شویید و در آدرس www.ihrc.org.uk/events می‌توانید ببینید چه رویدادهایی را در برنامه‌های آینده داریم.



بلند نگری
(لانگ ویوو)

فصلنامه

سردبیران:

فیصل بودی و آرزو موالی

بلند نگری (لانگ ویوو) یک پروژه و از انتشارات
موسسه اسلامی حقوق بشر لندن است
(شرکت با مسئولیت محدود به شماره ۰۴۷۱۶۶۹۰)

وب سایت www.ihrc.org.uk

ایمیل info@ihrc.org

تلفن ۰۴۷۱۶۶۹۰ ۲۰ ۲۲۲

دیدگاه نویسندگان، الزاماً دیدگاه یا اعتقادات موسسه
اسلامی حقوق بشر را بازتاب نمی‌دهد.

تصویر روی جلد: طراحی شده توسط

استودیوی پرستو، (C) هنر مند و موسسه اسلامی

حقوق بشر

امپراتوری سبک آمریکایی شبانہ آدم‌ربایی می‌کند

برای ایالات متحده، شکستن و عبور از قوانین بین‌المللی موضوع جدیدی نیست؛ اما آن‌چه این دفعه تفاوت دارد، روحیه پیروزمندانه و جشن و پایکوبی دولت ترامپ در ارتکاب اعمال غیرقانونی و بی‌محابا است. **سعیدرضا عاملی** استدلال می‌کند که این رویکرد، جهان را به سمت وضعیت جنگ دائمی سوق می‌دهد.

مقدمه

در ساعات پیش از سپیده‌دم ۱۳ دی ۱۴۰۴، زیر آسمان گرگ و میش کاراکاس، واقعه‌ای با ابعاد نیرویی فوق‌العاده رخ داد که در تاریخ حقوق بین‌الملل به عنوان تجاوزی آشکار به حاکمیت ملی جمهوری بولیواری ونزوئلا ثبت خواهد شد. طبق بیانیه‌های رسمی ریاست‌جمهوری ایالات متحده، عملیات نظامی گسترده‌ای با نام رمز «عزم مطلق» علیه پایتخت و مناطق اطراف آن آغاز شد که شامل حملات هوایی و نفوذ نیروهای ویژه به خاک ونزوئلا بود. گزارش‌ها حاکی از آن است که این حملات بدون دعوت رسمی، بدون مجوز قانونی و بدون تأیید هیچ قطعنامه‌ای از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد صورت گرفته است و لذا نقض صریح منشور ملل متحد در ممنوعیت استفاده از زور علیه یک کشور دارای حاکمیت محسوب می‌شود. اظهارات شاهدان عینی و گزارش‌های رسانه‌های دولتی، شب پرآشوبی را توصیف می‌کنند که در آن صدای انفجارها کاراکاس را لرزاند، تأسیسات نظامی هدف قرار گرفتند و واحدهای تخصصی نیروهای مسلح ایالات متحده با توسل به زور وارد اقامتگاه رئیس‌جمهور، نیکولاس مادورو و همسرش سلیا فلورس شدند. هر دوی آنها بازداشت شده و ظرف چند ساعت از خاک ونزوئلا به

ایالات متحده منتقل شدند تا اکنون با اتهامات فدرال روبرو شوند. ادبیات مورد علاقه دولت آمریکا که از واژه‌هایی نظیر «دستگیری» یا «بازداشت» استفاده می‌کند، نمی‌تواند واقعیت حقوقی ماجرا را پنهان کند. این اقدام، انتقال اجباری رئیس‌جمهور مستقر یک کشور بود که بدون رضایت او و برخلاف اعتراض‌های صریح دولت ونزوئلا انجام شد. مادورو در اولین حضور خود در دادگاه نیویورک، بازداشت خود را «آدم‌ربایی توسط یک قدرت خارجی» خواند و با تأکید اعلام کرد که همچنان رئیس‌جمهور قانونی کشورش است. از منظر هنجارهای تثبیت‌شده بین‌المللی، وقایع آن شب اقدامی ساده برای اجرای قانون نبود، بلکه «استرداد فراقانونی» در سطح خشونت دولتی به شمار می‌رود. در این عملیات نه به معاهده استرداد مجرمین استناد شد، نه حکم قضایی به مقامات ونزوئلایی ارائه گردید و نه هیچ روند قانونی مشترکی در خاک کاراکاس رعایت شد. در عوض، آن‌چه رخ داد، نمایش قدرت نظامی آمریکا فراتر از مرزهای ملی برای ربودن رهبر یک کشور دیگر و انتقال او به فاصله هزاران کیلومتر دورتر برای محاکمه در خاک آمریکا بود. پیامدهای اولیه این اقدام کاملاً روشن است. این واقعه، آن‌گونه که

برخی در واشینگتن مدعی‌اند، ضربه‌ای ضروری علیه جنایات سازمان‌یافته فراملی نبود؛ بلکه اعمال قدرت بی‌قید و شرطی بود که ابتدایی‌ترین اصول حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت را که در حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شده، زیر پا گذاشت. با توصیف دقیق این واقعه، ما واژه‌های فریبنده رسانه‌های دولتی آمریکا را کنار زده و نام واقعی این عمل، یعنی «آدم‌ربایی هدفمند رئیس‌جمهور یک کشور خارجی» را بر آن می‌گذاریم. در بیان این حقیقت تردیدی نیست، چرا که هرگونه توصیف دیگر، به معنای همدستی در نابودی هنجارهایی است که قرار بود قدرت دولت‌های زورگو را مهار کند.

ادعای بزرگ شده دولت ترامپ مبنی بر اینکه بازداشت اجباری نیکولاس مادورو صرفاً «اقدام بسط‌یافته‌ای برای اجرای قانون» بوده است، با کمترین بررسی بر اساس معیارهای حقوقی بین‌المللی فرو می‌پاشد. ریشه این تحریف در سوءاستفاده از واژه‌های «استرداد فراقانونی» و «استرداد قانونی» نهفته است که در ادبیات حقوقی، اساساً با یکدیگر متفاوت‌اند.

استرداد قانونی، فرآیند قضایی رسمی و متقابل است. یک دولت دارای حاکمیت، درخواست تحویل یک فرد را از دولت دیگر مطرح می‌کند که

دادگاهی با صحنه‌پردازی دقیق. در پرونده نیکولاس مادورو، مقامات آمریکایی به اتهامات جنایی قدیمی استناد کردند که سال‌ها پیش توسط وزارت دادگستری آمریکا صادر شده بود؛ اتهاماتی که سال‌ها فاقد قدرت اجرایی در حوزه قضایی ونزوئلا و دقیقاً به این دلیل بود که ونزوئلا کشوری دارای حاکمیت مستقل است. آن‌چه تغییر کرد، شواهد و مدارک نبود، بلکه تمایل واشینگتن برای جایگزینی قانون با زور بود.

رسانه‌های جریان اصلی در آمریکا و بخش بزرگی از اروپا، نقش پیش‌بینی‌شده خود را ایفا کردند. آنها از طریق تکرار به جای تحقیق، «آدم‌ربایی» را به عنوان «بازداشت»، «استرداد غیرقانونی» را به عنوان «استرداد قانونی» و «اجبار» را به عنوان «پاسخگویی» بازتعریف کردند. این الگو تکرار موارد پیشین است؛ بازداشت مانوئل نوریگا پس از حمله آمریکا به پاناما در سال ۱۳۶۸ و توجیهات قانونی پسینی که به دنبال استردادهای غیرقانونی در دوران موسوم به جنگ علیه تروریسم ارائه شد که بعدها توسط دادگاه حقوق بشر اروپا محکوم و توسط دیده‌بان حقوق بشر مستند گردید. در هر یک از این موارد، مشروعیت قانونی همواره پیرو زور بوده است، نه برعکس.

این نمایش به نوعی قانون‌گرایی گزینشی وابسته است. دادگاه‌های آمریکا به عنوان داوران جهانی ارتقا می‌یابند، در حالی که دادگاه‌های بین‌المللی - به ویژه دیوان کیفری بین‌المللی - زمانی که مقامات آمریکایی یا متحدانشان را تهدید می‌کنند، طرد، تحریم یا نادیده گرفته می‌شوند. این امر نشان‌دهنده هسته ایدئولوژیک استثناگرایی آمریکایی است که در آن، قانون به جای آنکه مانعی الزام‌آور بر سر راه قدرت باشد، به عنوان یک سلاح و ابزار سلطه به کار گرفته می‌شود.

اقتصاد سیاسی تسلیم

ربودن پرزیدنت مادورو در خلأ رخ نداد. بیش از دو دهه است که ایالات متحده پویش بی‌امانی از خفقان اقتصادی و بی‌ثبات‌سازی سیاسی را علیه ونزوئلا دنبال کرده است؛ امری که ساختار

روایت آمریکا حتی با معیارهای خودش نیز نقض شده است. هیچ معاهده دوجانبه‌ای برای کمک حقوقی فراخوانده نشد، هیچ نهاد قضایی در ونزوئلا درگیر نشد و هیچ جلسه شفافیتی برای استرداد در کاراکاس برگزار نگردید. آن‌چه رخ داد، زور در لباس قانون بود؛ زوری که بر فرآیندهای قانونی چیره شد.

مفهوم «دادگاه نمایشی» در اینجا امری تصادفی نیست؛ بلکه کل این عملیات را به عنوان یک نمایش سیاسی ترسیم می‌کند که در آن، قانون به شکلی بازسازی می‌شود تا غارتگری را به عنوان نمایشی اجرایی توجیه کند که هدفش نه اجرای عدالت، بلکه مشروعیت بخشیدن به قدرت است.

انتقال اجباری رئیس یک دولت خارجی با آدم‌ربایی پایان نمی‌یابد؛ بلکه نیازمند مشروعیت بخشی است؛ اینجاست که دادگاه نمایشی به عنوان ابزاری ایدئولوژیک وارد عمل می‌شود تا خشونت عریان را به نمایشی از حق‌طلبی تبدیل کند؛ هدف چنین دادگاه‌هایی تطهیر اخلاقی گذشته‌نگر و جلوه دادن اقدامی غیرقانونی به عنوان امری اجتناب‌ناپذیر، قانونی و حتی فضیلت‌مندانه است

انتقال اجباری رئیس یک دولت خارجی با آدم‌ربایی پایان نمی‌یابد؛ بلکه نیازمند مشروعیت بخشی است. اینجاست که دادگاه نمایشی به عنوان ابزاری ایدئولوژیک وارد عمل می‌شود تا خشونت عریان را به نمایشی از حق‌طلبی تبدیل کند. هدف چنین دادگاه‌هایی قضاوت نیست، بلکه تطهیر اخلاقی گذشته‌نگر و جلوه دادن اقدامی غیرقانونی به عنوان امری اجتناب‌ناپذیر، قانونی و حتی فضیلت‌مندانه است.

ساختار دادگاه نمایشی به خوبی تمرین شده است. ابتدا ربودن، سپس صدور کیفرخواست و در نهایت، درامی

معمولاً بر اساس تعهدات متقابل، رضایت، شفافیت و تحت نظارت قضایی انجام می‌شود. در مقابل، تسلیم یا انتقال غیرمستعارف، به معنای جابه‌جایی افراد بین حوزه‌های قضایی است که در حالت فرافقانونی، مشخصاً به معنای «آدم‌ربایی غیرقانونی» بدون طی مراحل دادرسی یا کسب رضایت است. این اقدام به عنوان یک رویه غیرقانونی شناخته می‌شود که در گذشته نیز توسط آمریکا در عملیات‌های مخفیانه پیش از سال ۱۳۸۷ به اصطلاح مبارزه با تروریسم دقیقاً به این دلیل مورد استفاده قرار می‌گرفت که تمامی تضمین‌های قانونی و حفاظتی را از میان برمی‌دارد.

هیچ‌یک از مقامات ونزوئلا هرگز مجوزی برای عزل رئیس جمهور مستقر صادر نکردند و هیچ روند قضایی برای استرداد که با حداقل اصول دادرسی عادلانه مطابقت داشته باشد، فراخوانده نشد. در عوض، نیروهای آمریکایی یک عملیات نظامی در کشیدن را با به کارگیری تسلیحات و فوونی مشابه یک عملیات جنگی به اجرا گذاشتند و مادورو را با زور به خاک آمریکا که اکنون در آنجا با اتهامات جنایی روبرو است منتقل کردند. این اقدام، نقض فاحش حاکمیت ملی و منشور سازمان ملل متحد محسوب می‌شود. منشور ملل متحد صراحتاً استفاده از زور علیه استقلال سیاسی یا تمامیت ارضی یک کشور دیگر در غیاب مجوز شورای امنیت یا دفاع مشروع - که هیچ کدام در اینجا صدق نمی‌کنند - را ممنوع کرده است.

استفاده از کیفرخواست‌های جنایی داخلی برای توجیه فشار نظامی فرامرزی، نشان‌دهنده اختلاطی خطرناک بین اجرای قانون داخلی با اجبار امپریالیستی یک‌جانبه است. این رویکرد در عمل به رئیس جمهور آمریکا مجوزی سیار می‌دهد تا هر رهبر خارجی را که در دادگاه‌های آمریکا متهم شده است، بریابد. این درهم آمیختگی، بنیان‌های حقوق بین‌الملل را فرسوده کرده و مصونیت حاکمیتی و چارچوب‌های هنجاری را که همکاری‌های قانونی را از آدم‌ربایی‌های فرافقانونی متمایز می‌کند، از بین می‌برد.

منسجمی از فشار را فاش می‌کند که مدت‌هاست جایگزین هرگونه ادعای احترام به برابری حاکمیتی شده است. این پویش ابتدا در اوایل دهه ۱۳۹۰ با مجموعه‌ای از تحریم‌های هدفمند تشدید شد و پس از سال ۱۳۹۶ یعنی زمانی که واشینگتن و ونزوئلا را «تهدیدی غیرعادی و فوق‌العاده» برای منافع آمریکا اعلام کرد و بهانه قانونی لازم برای «اقدامات قهری یک‌جانبه» را فراهم آورد، به طور چشمگیری گسترش یافت. این اقدامات شامل مسدود کردن دارایی‌ها، قطع دسترسی به اعتبارات مالی، تحریم شرکت دولتی نفت و جرم‌انگاری نظام‌مند مقامات ونزوئلایی بود.

ترور اقتصادی سلاح برگزیده آمریکا بوده است. تحریم‌ها صرفاً نخبگان را مجازات نکرده‌اند؛ بلکه کل اقتصاد را فلج کرده، جریان‌های درآمدی را بریده، واردات حیاتی را متوقف ساخته و درآمد ملی را کاهش داده‌اند. برخی برآوردهای مستقل نشان می‌دهد که این اقدامات قهری، صدها میلیارد دلار خسارت به درآمد ونزوئلا وارد کرده است، چرا که تولید تحت فشار مضاعف تحریم‌ها و توقیف اجباری نفتکش‌ها فروپاشید. در اواخر سال ۱۴۰۴، وضعیت با رهگیری‌های دریایی آمریکا و محاصره نفتکش‌های حامل نفت خام ونزوئلا یعنی همان اقداماتی که کاراکاس و چندین نهاد بین‌المللی به طور یکسان، آنها را راهزنی دریایی و نقض قوانین دریانوردی توصیف کردند بیش از پیش وخیم شد.

به همان اندازه، راهبرد سیاسی واشینگتن نیز روشن‌تر بود. در سال ۱۴۰۰، ایالات متحده تلاشی بحث‌برانگیز را در سطح بین‌المللی رهبری کرد تا خوان گویادو را، آن هم در حالی که او فاقد حمایت گسترده داخلی بود، به عنوان رئیس‌جمهور موقت به رسمیت بشناسد. این یک مانور کلاسیک در دستورالعمل تغییر رژیم از سوی آمریکا بود که هدفش از اعتبار انداختن دولت منتخب قانونی و توجیه تشدید فشارها بود.

این سلسله اقدامات از تحریم و محاصره اقتصادی گرفته تا سلب مشروعیت قانونی و در نهایت ربودن نظامی تردید چندانی باقی نمی‌گذارد

که بازداشت مادورو حاصل یک آمادگی طولانی‌مدت بوده و نه یک تصمیم ناگهانی است. این واقعه، نقطه اوج اجتناب‌ناپذیر سال‌ها شرطی‌سازی قهری به عنوان فرآیندی بود که طراحی شده بود تا محیطی سیاسی ایجاد کند که در آن، ایالات متحده بتواند مدعی اقتدار اخلاقی یا قانونی برای عبور از مرحله فشار و ورود به مرحله نیروی نظامی شود. در این دوره طولانی خصومت، هر اقدام ایالات متحده بخشی از حاکمیت ونزوئلا را برای تحمیل قدرت خود به عنوان قدرتی فرسوده کرده است که همیشه نگاهی به نفت و اهرم‌های ژئوپلیتیک داشته است.

اگر زمانی تردیدی وجود داشت که روایت ظاهر اجرای قانون در پس دستگیری اجباری نیکولاس مادورو، در واقع پنهان‌کننده محاسبه راهبردی عمیق‌تری است، این تردید با ادبیات صریح منافع اقتصادی که بلافاصله پس از آن ظهور کرد، بر طرف شد؛ ونزوئلا دارنده بزرگترین ذخایر اثبات‌شده نفت خام در جهان است که حدود ۳۰۳ میلیارد بشکه تخمین زده می‌شود

اگر زمانی تردیدی وجود داشت که روایت ظاهر اجرای قانون در پس دستگیری اجباری نیکولاس مادورو، در واقع پنهان‌کننده محاسبه راهبردی عمیق‌تری است، این تردید با ادبیات صریح منافع اقتصادی که بلافاصله پس از آن ظهور کرد، بر طرف شد. ونزوئلا صرفاً یک کشور تولیدکننده نفت در کنار سایر کشورها نیست، بلکه این کشور دارنده بزرگترین ذخایر اثبات‌شده نفت خام در جهان است که حدود ۳۰۳ میلیارد بشکه تخمین زده می‌شود؛ رقمی که ذخایر عربستان سعودی را نیز کوچک جلوه و کاراکاس را در مرکز ژئوپلیتیک انرژی جهان قرار می‌دهد. نفت، شاهرگ حیاتی اقتصاد ونزوئلا و محرک ساختاری نه تنها سیاست داخلی این کشور، بلکه

روابط پرتنش آن با واشینگتن بوده است. تحریم‌های اعمال‌شده توسط ایالات متحده نه تنها بخش نفت ونزوئلا را ویران کرده است که به فروپاشی تولید آن از سطوح تاریخی حدود ۳.۵ میلیون بشکه در روز به سختی بیش از ۱ میلیون بشکه پس از محدودیت‌های ۱۴۰۰ منجر شد، بلکه بخشی از راهبرد گسترده‌تر واشینگتن را تشکیل داده است که تولیدکنندگان بزرگ نفت مانند ایران و روسیه را هدف قرار می‌دهد. طبق گزارش سرویس تحقیقات کنگره آمریکا، چارچوب‌های تحریمی ایالات متحده در حال حاضر با هدف کاهش تجارت نفت خام ایران و ونزوئلا تا میزان ۳.۳ تا ۴ میلیون بشکه در روز، یعنی حدود ۳ تا ۴ درصد از عرضه جهانی، تنظیم شده است. در مورد ایران، صادرات نفت تحت تحریم‌ها بین فروردین ۱۳۹۷ تا مهر ۱۳۹۸ حدود ۸۰ درصد کاهش یافت؛ چرا که نفت خام تهران با ممنوعیت‌های مالی و تجاری محاصره شد تا درآمد صادراتی آن به نزدیکی صفر برسد. این در حالی است که تحریم‌ها علیه روسیه بر محدود کردن دسترسی به منابع مالی و فناوری تولید متمرکز شده است، هرچند که تولید کل آن تحت تدابیر متقابل، ثابت مانده یا افزایش یافته است.

این پیش‌شرط اقتصادی با سرعتی خیره‌کننده پس از ربودن مادورو محقق شد. ظرف چند روز، ترامپ جلساتی را با مدیران اجرایی شرکت‌های اکسان‌موویل، شورون و کونوکو فیلیس که پیش‌تر دارایی‌های خود را در جریان ملی‌سازی ونزوئلا از دست داده بودند برگزار کرد تا راه بازگشت به ثروت‌های هیدروکربنی ونزوئلا را ترسیم کنند. ترامپ این موضوع را به عنوان یک فرصت اقتصادی هم برای ونزوئلا و هم برای ایالات متحده توصیف کرد و وعده داد که به جای «طرح مجدد خسارات گذشته»، برای شرکت‌هایی که قبلی طلبکار هستند، راهی رو به جلو باز کند. شرکت شورون برای گسترش تولید در پروژه‌های مشترک با شرکت ملی نفت ونزوئلا اعلام آمادگی کرده و اکسان‌موویل نیز احتمال بازگشت خود

را مشروط به اصلاحات قانونی و امنیتی دانسته است.

تعرض شخصی سازی شده به عنوان یک

سیاست

استرداد اجباری پرزیدنت مادورو یک انحراف در زرادخانه سیاسی دونالد ترامپ نیست؛ بلکه امتداد منطقی فلسفه حکمرانی اوست که زور یک جانبه و نمایش سیاسی را بر دیپلماسی و خویشن داری چند جانبه ترجیح می دهد. رهبری ترامپ نوعی از سیاست خارجی را عادی سازی کرده است که در آن، قدرت نظامی و تنبیه نمایشی، فراتر از حاکمیت قانون، نهادهای بین المللی و هرگونه مانعی که ممکن است اختیارات قوه مجریه را محدود کند، قرار می گیرد.

این الگو پیش از بحران ونزوئلا نیز وجود داشت. در خرداد ۱۴۰۴، با هدایت ترامپ، ایالات متحده دخالت خود را در مناقشه جنوب غربی آسیا میان رژیم اسرائیل و ایران تشدید کرد و مستقیماً در حملات هوایی به تأسیسات هسته‌ای ایران مشارکت نمود که در سطح بین المللی به عنوان تنش زایی غیر ضروری و بدون مبنای قانونی محکوم شد. ترامپ خود این عملیات را از کاخ سفید اعلام کرد و بر تخریب سایت های کلیدی به عنوان یک پیروزی راهبردی تأکید نمود، آن هم در حالی که دیپلمات ها و کارشناسان حقوقی هشدار می دادند که حمله به قلمرو یک کشور دارای حاکمیت بدون حمایت صریح شورای امنیت، تجاوز از هنجارهای بین المللی است.

این توسل به زور به عنوان یک سیاست، در تمامی تعاملات بین المللی ترامپ دیده می شود. او در تمام طول دوره نخست و اکنون در دوره دوم ریاست جمهوری خود، تحقیر نسبت به نهادهایی، از سازمان ملل متحد گرفته تا دیوان کیفری بین المللی، را نشان داده است که برای مهار خشونت طراحی شده اند. او هرگاه مشروعیت و اقتدار این نهادها با طرح های شخصی یا راهبردیش در تضاد بوده، آنها را رد کرده و مورد حمله قرار داده است. خروج ایالات متحده از معاهدات متعدد و چارچوب های چند جانبه در دولت ترامپ، نشان دهنده

رویگردی در سیاست خارجی است که ریشه در یک جانبه گرایی و دستور کار اول آمریکا دارد که منافع ملی و حاکمیت ادعایی ایالات متحده را بر حاکمیت جهانی و همکاری های جمعی مقدم می شمارد. از نظر دولت ترامپ، حقوق بین الملل تا زمانی که در خدمت منافع آمریکا نباشد، امری اختیاری تلقی می شود.

بنابراین جای تعجب نیست که وقتی فرصتی برای نمایش قدرت در آمریکای لاتین فراهم شد، ترامپ به گزینه همیشگی خود یعنی زور متوسل شد. ربودن مادورو به عنوان پیروزی عدالت آمریکایی در بوق و کرنا شد، در حالی که این اقدام تار و پود حقوق بین الملل را از هم گسست. در جهان بینی ترامپ، نمایش قدرت آمریکا مترادف با حقانیت است. در این نگاه، ملاحظاتی اخلاقی، محدودیت های قانونی و احترام به حاکمیت ملی، نه راهنمای عمل، بلکه موانعی بر سر راه هستند.

در واقع، در واشینگتن، ادبیات دفاع از آزادی با ادبیات سلطه تهبیهی غیر قابل تشخیص شده است. همان دولتی که به مبارزه با نارکو-تروریسم یا تروریسم مواد مخدر یا رژیم های غیرقانونی افتخار می کند، در پوشش قانون از گذاشتن زانو بر گلوی ملت ها برای بازطراحی آنها ابایی ندارد. بدین ترتیب، ربودن رئیس جمهور ونزوئلا به عنوان یک نمونه اعلا از سبک ترامپ در فرماندهی و اجبار عمل می کند که همیشه سیطره آمریکا را بر نظم جهانی مقدم می دارد.

ربودن پرزیدنت مادورو را باید در بستر میراث طولانی تری از سیاست خارجی ایالات متحده تحلیل کرد که در آن استثنا گرایی به مصونیت از مجازات تغییر شکل می دهد و شعار «نظم مبتنی بر قواعد» در برابر کارنامه عینی تغییر رژیم ها، برکناری های مخفیانه، تحریم های تهبیهی و پیامدهای انسانی ویرانگر آنها، بیش از پیش توخالی به گوش می رسد.

در طول قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم، ایالات متحده، از تهاجم مستقیم و حمایت از کودتای ۱۳۳۲ در ایران و سرنگونی دولت های گواتمالا در ۱۳۳۳ گرفته تا عملیات مخفیانه در شیلی

(۱۳۵۲) و فشارهای نظامی و تحریم های طولانی مدت علیه عراق در دهه های ۱۳۷۰ و ۸۰، بارها برای شکل دهی به نتایج سیاسی در کشورهای دارای حاکمیت مداخله کرده است. در هر مورد، حتی زمانی که مردم بومی با فقر اقتصادی فلج کننده، فروپاشی اجتماعی یا تلفات گسترده روبرو می شدند، ادعا این بود که اقدام آمریکا در خدمت یک خیر برتر است. این وقایع، پیش در آمدی بر همان منطقی است که اکنون در ونزوئلا به کار گرفته شده است که در آن زور یک جانبه ارزش شمرده می شود و حقوق بین الملل تنها یک پوسته اختیاری است. این الگو فراتر از سرنگونی های خشونت آمیز، شامل استفاده ابزاری از تحریم ها به عنوان ابزار اجبار سیاسی نیز می شود. تحریم های اقتصادی گسترده ای که نزدیک به یک دهه تحت دولت های پیاپی آمریکا بر ونزوئلا تحمیل شده، طبق اسناد موجود، اثرات فاجعه باری بر اقتصاد این کشور داشته و مسئول فروپاشی تولید، کمبودهای شدید و بحران انسانی است که میلیون ها نفر را به تبعید کشانده است. در حالی که قاب بندی هایی نظیر ترویج دموکراسی یا مبارزه با مواد مخدر به کار گرفته شده، نتیجه ملموس تحریم ها چیزی جز محرومیت گسترده نبوده است. این بستر تاریخی تأکید می کند که آدم ربایی اخیر یک انحراف سیاستی گذرا نبود، بلکه نقطه اوج فشارهای مداومی بود که برای تخریب حاکمیت ملی ونزوئلا طراحی شده بود.

ساختار مصونیت از مجازات با تناقض میان تصویر خودساخته آمریکا به عنوان مدافع نظم مبتنی بر قواعد و تکرار عمل استثنا گرایی تقویت می شود. لفاظی در باره پاسداری از هنجارهای بین المللی با اقداماتی که اصول مندرج در منشور ملل متحد، از جمله ممنوعیت استفاده از زور و احترام به برابری حاکمیتی، را به سخره می گیرند، همخوانی ندارد. این ناهماهنگی، امری ساختاری است و توسط نهاد سیاست خارجی پرورش یافته که پایبندی به حقوق بین الملل را نه بر اساس اصول، بلکه بر اساس مصلحت انتخاب می کند.

هیچ‌جا این موضوع روشن‌تر از ونزوئلا نیست که در آن دولت ترامپ ربودن رئیس یک دولت خارجی را با استناد به قوانین کیفری داخلی توجیه کرده است؛ قوانینی که به سلاحی برای پوشاندن جاه‌طلبی‌های امپریالیستی تبدیل شده‌اند. چنین استثناگرایی حقوقی فاش‌کننده فرض زیربنایی رویه آمریکایی و این حقیقت است که در حالی که دیگران باید در برابر حقوق بین‌الملل تعظیم کنند، ایالات متحده مجاز است هرگاه که با منافع راهبردی سازگار بود، آن را بازتفسیر کند.

این واقعه چه پیامی برای جهان دارد؟

اگر رئیس‌جمهور مستقر یک کشور می‌تواند توسط یک قدرت خارجی ربوده شده و در دادگاه‌های آن به نمایش گذاشته شود، پس حاکمیت ملی دیگر یک اصل نیست، بلکه امتیازی است که به صورت گزینشی اعطا می‌شود. پیامی که این اقدام به جهان، به ویژه به جنوب جهانی مخابره می‌کند، در عین صراحت، تکان‌دهنده و این است که استقلال تنها تا زمانی دوام می‌آورد که مانع منافع راهبردی یا اقتصادی آمریکا نشود.

این اقدام یکی از معدود ستون‌های باقی‌مانده نظم بین‌المللی را در هم می‌شکند؛ یعنی این پیش‌فرض که رهبران سیاسی، فارغ از میزان مقبولیت‌شان، تحت حمایت مصونیت دیپلماتیک و صلاحیت سرزمینی هستند. منشور ملل متحد که در پی یک جنگ جهانی فاجعه‌بار تدوین شد، در هدف خود برای جلوگیری از دقیقاً همین شکل از اجبار یکجانبه، صراحت داشت. ایالات متحده با نادیده گرفتن این منشور، نشان می‌دهد که معاهدات مشروط هستند و قدرت و نه قانون داور نهایی است.

از نظر کشورهای کوچک‌تر، پیامدهای این واقعه وجودی است. اگر رئیس‌جمهور ونزوئلا می‌تواند بازداشت شود، پس هر رهبر دیگری در آفریقا، آمریکای لاتین یا آسیا که در برابر همسویی با آمریکا مقاومت کند نیز در امان نخواهد بود. این بدعت، پیروی را تشویق و استقلال را مجازات می‌کند و به دولت‌ها می‌آموزد که بقای آنها نه به قانون‌مداری یا مشروعیت دموکراتیک،

بلکه به نزدیکی به کانون توجه و لطف واشینگتن بستگی دارد.

فرسایش هنجارها به حاکمیت ملی ختم نمی‌شود. هنجارهای مهار تضاد که با دشواری زیاد برای جلوگیری از تشدید تنش بین کشورها ساخته شده‌اند، زمانی که آدم‌ربایی جایگزین دیپلماسی شود، تضعیف می‌شوند. وقتی استفاده از زور سریع‌تر، ارزان‌تر و از نظر نمایشی رضایت‌بخش‌تر است، چه انگیزه‌ای برای مذاکره باقی می‌ماند؟ همان‌طور که مقامات سابق سازمان ملل در بیانیه‌های خود هشدار داده‌اند، چنین اقداماتی دعوت به تلافی‌جویی، الگوبرداری و عادی‌سازی خشونت فرامرزی است.

اگر رئیس‌جمهور مستقر یک کشور می‌تواند توسط یک قدرت خارجی ربوده شده و در دادگاه‌های آن به نمایش گذاشته شود، پس حاکمیت ملی امتیازی است که به صورت گزینشی اعطا می‌شود

پیامی که این اقدام به جهان، به ویژه به جنوب جهانی مخابره می‌کند، در عین صراحت، تکان‌دهنده و این است که استقلال تنها تا زمانی دوام می‌آورد که مانع منافع راهبردی یا اقتصادی آمریکا نشود

دونالد ترامپ این ماشین جنگی را اختراع نکرد، اما او شرم و حیا را از چهره آن زدود

حقوق بین‌الملل تنها در صورتی زنده می‌ماند که قدرت‌های بزرگ در برابر آن تسلیم شوند. وقتی آنها چنین نمی‌کنند، قانون به امری تزئینی تبدیل می‌شود که در سخنرانی‌ها به آن استناد، اما در عمل نادیده گرفته می‌شود. پرونده ونزوئلا بدین ترتیب نه فقط بحرانی منطقه‌ای، بلکه عقب‌گردی جهانی به سوی جهانی است که در آن بار دیگر حق با قوی‌تر است و قانون تنها یک پی‌نوشت تشریفاتی است.

بنابراین، بازداشت اجباری رئیس‌جمهور ونزوئلا، نه یک زیاده‌روی تأسف بار بود و نه اجرای متعصبانه عدالت؛ بلکه اقدامی در جهت آدم‌ربایی دولتی بود که با نیروی نظامی اجرا، با نمایش قانونی توجیه و با انگیزه تعرض سیاسی و اقتصادی دیرینه انجام شد. هرگونه توصیف دیگر از این واقعه، مشارکت در زدودن معنای مفاهیمی است که قدرت به آن وابسته است.

دونالد ترامپ این ماشین جنگی را اختراع نکرد، اما او شرم و حیا را از چهره آن زدود. در حالی که دولت‌های قبلی اجبار را در پوشش واژه‌های فریبنده پنهان می‌کردند، ترامپ به استقبال نمایش رفت و جایی که دیگران در آستانه‌های قانونی تردید می‌کردند، او آشکارا از آنها عبور کرد. او با این کار، منطق زیربنایی قدرت ایالات متحده را با وضوحی غیرمعمول آشکار ساخت.

تاریخ درباره این که چنین رویه‌هایی به کجا ختم می‌شوند، ابهامی ندارد. وقتی آدم‌ربایی به سیاست تبدیل شود، جنگ به روزمرگی بدل می‌گردد. وقتی حاکمیت ملی مشروط شود، صلح شکننده خواهد بود و وقتی به زور با مشروعیت پاداش داده شود، خویش‌داری از میان خواهد رفت.

ربودن یک رئیس‌جمهور در دل شب، تنها حمله به ونزوئلا نیست؛ بلکه حمله به این ایده است که هر ملتی هرچند کوچک و هرچند نافرمان، حق دارد سرنوشت خود را بدون ترس از برکناری توسط یک قدرت خارجی تعیین کند.

اگر اجازه داده شود که این جنایت به عنوان یک بدعت باقی بماند، استثنا نخواهد ماند، بلکه به یک روش تبدیل خواهد شد. جهانی که در آن آدم‌ربایی ابزار حکمرانی است، جهانی نیست که به سوی نظم حرکت کند، بلکه جهانی است که به سوی جنگ دائمی می‌رود.

سعیدرضا عاملی، استاد ارتباطات و مطالعات جهانی در دانشکده علوم اجتماعی و دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران است.

اهمیت سیاسی حمله آمریکا به ونزوئلا

سندیو هیرا استدلال می کند که ایالات متحده علیرغم ادعای تسلط و پیروزی در حمله به ونزوئلا و ربودن رئیس جمهور و بانوی اول این کشور، عملاً در یک بن بست راهبردی گرفتار شده است. قانون گریزی فزاینده آمریکا در داخل و خارج از مرزهایش، هم نویدبخش پایان این امپراتوری است و هم فرصتی برای فعالان مدنی تا دنیای جدیدی را بنا کنند.

مقدمه

حمله تکان دهنده به ونزوئلا و ربودن رئیس جمهور نیکولاس مادورو و همسرش سلیا فلورس، از جنبه های متعددی دارای اهمیت سیاسی عمیق برای ونزوئلا و جهان است. این واقعه فصل جدیدی را در رویارویی میان امپراتوری آمریکا و انقلاب بولیواری گشوده است؛ فصلی که در آن ترامپ در موقعیت ضعف و ناتوانی قرار گرفته است. هرچند بسیاری از ناظران هنوز به این واقعیت پی نبرده اند.

دولت ایالات متحده اکنون در سیاست های خود به رویکردهای تقابلی افراطی تری روی آورده است که در نهایت می تواند منجر به شکست هژمونی آمریکا در بخش های مختلف جهان و همچنین از هم پاشیدن پایگاه سیاسی داخلی آنها شود. به واسطه ایستادگی ونزوئلا، اکنون چشم انداز جنبش های ضدامپریالیستی و استعمارزدا برای برداشتن گام های بلند، روشن تر از هر زمان دیگری است. اجازه دهید این نکات را بیشتر تبیین کنم.

فصلی نو در تاریخ ونزوئلا

مادورو و فلورس؛ ماندلاهای جدید

در ۱۳ دی ۱۳۶۸، ارتش ایالات متحده به دستور جورج بوش پدر، حاکم نظامی پاناما، ژنرال مانوئل نوریگا را ربود و

برای محاکمه به ایالات متحده برد. آمریکایی ها گیلرمو ادرا، رهبر اپوزیسیون نوریگا را به عنوان رئیس جمهور جدید منصوب کردند. نوریگا که زمانی مأمور سیا بود، در دوران جوانی و زمانی که یک افسر نظامی در پاناما بود توسط این سازمان جذب شده بود. در آن زمان، پاناما مرکز جمع آوری اطلاعات منطقه ای برای سیا محسوب می شد. نوریگا به ایالات متحده اجازه داده بود تا از خاک و منابع پاناما برای عملیات علیه ساندینیست ها در نیکاراگوئه و سایر جنبش های ضد کمونیستی استفاده کند. اما بعدها نوریگا پاناما را به یک «دولت حامی قاچاق مواد مخدر» تبدیل کرد. او مسیر امن، پولشویی و حفاظت را برای کارتل مدلیس به رهبری پابلو اسکوبار فراهم ساخت. سیا همچنین به او مشکوک بود که اطلاعات را به سرویس امنیتی کوبا می فروشد. نگاه داخلی سیا به او از یک «مهره دشوار اما مفید» به یک «مامور خودسر و غیر قابل کنترل» تغییر کرد که تهدیدی مستقیم برای اهداف سیاست خارجی آمریکا بود.

اما ماجرای مادورو و فلورس کاملاً متفاوت است. آنها رهبران یک انقلاب مردمی ضدامپریالیستی و سوسیالیستی به نام انقلاب بولیواری هستند. آنها در جنوب جهانی از جایگاه بین المللی والایی برخوردارند و رهبری شان بر

پایه ارزش های والای اخلاقی، انسانی و ایدئولوژیک بنا شده است. آنها را باید با نلسون ماندلا مقایسه کرد، نه با مانوئل نوریگا و به همین دلیل است که اعتبار و منزلت آنها در ماه ها و شاید سال های آینده بیش از پیش رشد خواهد کرد. همان طور که فریاد «نلسون ماندلا را آزاد کنید» در قلب های مردم آزادی خواه جهان طنین انداز شد، فریاد «مادورو و فلورس را آزاد کنید» نیز همان اثر را خواهد داشت.

نحوه رفتار مادورو و فلورس در پی این آدم ربایی و آمادگی برای محاکمه، بسیاری از مردم را در داخل و خارج از ونزوئلا به دلیل شجاعت، وقار و شخصیت والایشان غرق در غرور کرده است. در ۱۶ دی، دبوسدادو کایو، دبیر کل حزب سوسیالیست متحد ونزوئلا و وزیر کشور، در جریان راهپیمایی ملی زنان در کاراکاس، خاطره ای را تعریف کرد که با تشویق ممتد تظاهرکنندگان همراه شد. کایو بازگو کرد که سلیا فلورس در برابر مهاجمان ایستاد و اعلام کرد که اگر پرزیدنت مادورو را می برند، باید او را هم با خود ببرند؛ حرکتی که کایو آن را مظهر شجاعت، عزت و دلاوری زنان ونزوئلا خواند. در حالی که مادورو تقریباً بدون آسیب جسمی دستگیر شد، سلیا فلورس در جریان درگیری دچار جراحات مشهودی شد و بعدها با بانداژ

و احتمال شکستگی دنده در دادگاه ظاهر گردید. کابینو گفت: «زن ونزوئلایی این‌گونه است: شجاع، فداکار، بصیر و مایل به دفاع از مردم، سرزمین و عزیزانش با نثار جان خود». این داستان و همچنین ایستادگی مادورو در دوران سخت اسارتش در حافظه نسل‌های آینده حک خواهد شد.»

گزارش‌های اولیه از کشتی جنگی حاکی از آن بود که مادورو در طول پرواز به سمت نیویورک سرسخت و غیرقابل انعطاف بوده و از به رسمیت شناختن اقتدار کسانی که او را ربوده بودند، خودداری کرده است. عکسی که پریزیدنت ترامپ در تاریخ ۱۳ دی در شبکه اجتماعی تروث سوشال منتشر کرد، مادورو را با چشم‌بند، دست‌بند و صداگیرهای گوش نشان می‌داد. این اقدامات، تدابیر استاندارد برای اهداف بسیار ارزشمند است که مقاومت می‌کنند یا پرسنل نظامی می‌خواهند آنها را در وضعیت سردرگمی نگه دارند تا از مقاومت بیشتر یا برقراری ارتباط در حین انتقال جلوگیری شود.

پس از فرود در پایگاه هوایی استوارت در نیویورک، ویدئویی که توسط تیم پاسخ سریع کاخ سفید منتشر شد، مادورو را نشان می‌داد که توسط ماموران اداره مبارزه با مواد مخدر آمریکا در یک راهرو همراهی می‌شد. در این کلیپ ۱۲ ثانیه‌ای، او در حالی که دست‌بند به دست دارد، به دوربین نگاه کرده و به انگلیسی می‌گوید: «سال نو مبارک» و «شب بخیر». هنگام ورود به دادگاه قاضی آلویس هلرستاین در منهن برای تفهیم اتهام، مادورو دوباره رو به جایگاه عمومی و هیئت منصفه کرد که خبرنگاران نشسته بودند و پیش از نشستن، به انگلیسی گفت: «سال نو مبارک!». او بلافاصله به قاضی اعلام کرد: «من یک رئیس‌جمهور ربوده‌شده هستم» و «خود را یک اسیر جنگی می‌دانم». این یک خودداری راهبردی از همکاری با نظام عدالت کیفری ایالات متحده است، چرا که او این واقعه را به جای بازداشت قانونی، به عنوان یک «آدم‌ربایی نظامی غیرقانونی» قاب‌بندی می‌کند. او همچنین علامت وی به عنوان

نماد پیروزی و صلح را نشان داد و مشت خود را گره کرد تا نشان دهد به مبارزه ادامه خواهد داد. او در کنار علامت وی، انگشت اشاره دست دیگرش را نیز نشان داد که اشاره‌ای به امضای مشهور هوگو چاوز و نشانه‌ای آشکار از نافرمانی و مبارزه‌طلبی بود.

در ماه‌ها و شاید سال‌های آینده، مادورو و فلورس از سالن دادگاه به عنوان تئاتر مقاومت استفاده خواهند کرد که الهام‌بخش میلیون‌ها نفر در سراسر جهان خواهد بود. اقدامات آنها توسط چارچوبی که دولت بولیواری برای آزادی‌شان ایجاد کرده، حمایت خواهد شد. دلسی رودریگز در اولین روز کاری خود به عنوان سرپرست ریاست جمهوری، کمسیون ویژه‌ای را برای پیگیری آزادی رئیس‌جمهور قانونی، نیکولاس مادورو موروس و بانوی اول، سیلیا فلورس تشکیل داد. فریاد آزادی‌خواهی در تمامی تعاملات دولتی ونزوئلا و در جنبش‌های مردمی ضدامپریالیستی طنین‌انداز خواهد شد.

در ۲ اردیبهشت ۱۳۸۱، هوگو چاوز طی یک کودتا توسط بخشی از ارتش که تحت آموزش آمریکا بود ربوده شد و به جزیره لا اورچيلا در سواحل ونزوئلا منتقل گردید. او پیامی کتبی فرستاد که در آن آمده بود: «من استعفا نداده‌ام. من هنوز رئیس‌جمهور هستم». صدها هزار نفر از حامیان چاوز از محله‌های فقیرنشین، کاخ میرفلورس را محاصره کردند و خواستار دیدن رئیس‌جمهور خود شدند. افسران رده‌میان‌ی که به چاوز وفادار مانده بودند، علیه رهبران کودتا دست به شورش زدند و کاخ را بدون شلیک یک گلوله بازپس گرفتند. وفاداران به جزیره لا اورچيلا پرواز کردند، چاوز را نجات دادند و در ۲۴ اردیبهشت او را به کاراکاس بازگرداندند. اکنون در خیابان‌های کاراکاس می‌توانید شعار «هر یازدهمی، سیزدهمی هم دارد» را بشنوید؛ شعاری که بیانگر امید به بازگشت روزی است که مادورو به خانه برگردد. آدم‌ربایی مادورو و فلورس ممکن است برای سیاست‌گذاران آمریکایی به لقمه‌ای گلوگیر تبدیل شود و چنان نتایج

معکوسی به بار آورد که بخواهند هر چه زودتر از شر آن خلاص شوند.

رهبری بولیواری سربلند در آزمون تاریخ:

رهبری انقلابی در زمان بحران

حمله ایالات متحده از جهات بسیاری تکان‌دهنده بود. آمریکا از جنگ الکترونیک برای خاموشی مطلق در کاراکاس استفاده کرد، شبکه برق شهر را از کار انداخت و ارتباطات نظامی ونزوئلا را مختل کرد. سیستم‌های راداری و ارتباطی پیش از شروع یورش از کار افتاده بودند. محافظان با استفاده از سلاح‌های صوتی که باعث درد شدید، تهوع و سردرگمی می‌شد، فلج شده بودند و امنیت شخصی مادورو علیرغم اینکه صدها نفر بودند، نتوانست دفاع موثری انجام دهد. جنگنده‌های آمریکایی از جمله اف-۳۵ها و موشک‌های تاماهاک به پدافند هوایی و آشیانه‌های پایگاه هوایی لا کارلوتا حمله کردند تا اطمینان حاصل شود که هیچ جت ونزوئلایی نمی‌تواند برای محافظت از رئیس‌جمهور به پرواز درآید.

بلافاصله پس از آدم‌ربایی، ترامپ فریاد پیروزی سر داد. او تصور می‌کرد که رهبری بولیواری دچار چنان شوک روانی شده است که هرگونه مقاومتی را بیهوده می‌بیند. حتی شایعه شد که معاون رئیس‌جمهور، دلسی رودریگز، با مارکو رویو تماس گرفته تا درباره انتقال قدرت گفتگو کند. تصور آمریکا این بود که ونزوئلا را اداره خواهد کرد. اما ظرف یک ساعت پس از این ادعا، دلسی رودریگز عملیات آمریکا را «آدم‌ربایی وحشیانه و غیرقانونی» خواند و تأکید کرد که مادورو همچنان «تنها رئیس‌جمهور ونزوئلا» باقی می‌ماند. او اعلام کرد که ونزوئلا «هرگز دوباره مستعمره هیچ‌کس نخواهد شد» و خواستار آزادی فوری مادورو و فلورس شد. در روز دوشنبه، ۱۵ دی، او رسماً به عنوان رئیس‌جمهور موقت در برابر مجمع ملی سوگند یاد کرد. در طول مراسم، او به میراث هوگو چاوز و مادورو سوگند خورد و نقش خود را به عنوان نگهبان انقلاب، تا زمانی که آنها در وضعیت گروگان هستند، تعریف کرد.

تحریم‌هاست. اما بخش زیر کانه راهبرد رودریگز اینجا بود: او ایالات متحده و ونزوئلا را در مسیر مذاکره قرار داد و نه در مسیر رویارویی نظامی.

در سال ۱۳۸۶، هوگو چاوز بیش از ۱۲ میلیارد دلار از دارایی‌های شرکت‌هایی چون اکسان‌موویل و کونوکو فیلیپس را مصادره کرد. از آن زمان، این شرکت‌ها از کار در ونزوئلا خودداری کرده بودند. در مذاکرات اخیر، رودریگز سیاست شروع از صفر را پیشنهاد داد که ترامپ با آن موافقت کرد. اما این به چه معناست؟

۱. اولویت دادن به رشد جدید نسبت به بدهی‌های قدیمی: ترامپ از مدیران عامل شرکت‌ها خواسته است که به جای تمرکز بر خسارات گذشته، بر سودهای آینده تمرکز کنند. گزارش شده که در جلسه ۱۹ دی، وقتی مدیرعامل کونوکو فیلیپس به طلب ۱۲ میلیارد دلاری شرکتش اشاره کرد، ترامپ به شوخی گفت این یک تخفیف مالیاتی خوب است و تأکید کرد که اکنون ایالات متحده مستقیماً کلیددار قراردادهای جدید خواهد بود.

۲. تولید مستقیم آمریکا: ترامپ به مدیران گفت: «شما مستقیماً با ما طرف هستید، نه با ونزوئلا». با مدیریت قراردادهای و حساب‌های بانکی توسط وزارت خزانه‌داری و وزارت انرژی آمریکا، سیاست شروع از صفر مخاطره مصادره مجدد دارایی‌ها توسط دولت ونزوئلا را از بین می‌برد.

۳. مصونیت حقوقی در برابر طلبکاران: در ۱۹ دی ۱۴۰۴، ترامپ فرمان اجرایی‌ای را امضا کرد که تمامی درآمدهای نفتی ونزوئلا در حساب‌های آمریکایی را از دسترس طلبکاران دارای حکم قضایی محافظت می‌کند. این بدان معناست که هزاران شخص و شرکتی که ونزوئلا به آنها بدهکار است و در مجموع ۱۵۰ میلیارد دلار، از جمله خود اکسان و کونوکو برای خسارات گذشته‌شان، نمی‌توانند برای تصاحب پول‌های نفتی جدید شکایت کنند. رودریگز به عنوان

رودریگز نامه‌ای سرگشاده به ترامپ فرستاد و پیشنهاد یک رابطه متوازن و محترمانه را داد. او از ایالات متحده دعوت کرد تا در برنامه توسعه همکاری کنند و پیشنهاد مذاکراتی را داد تا شرکت‌های انرژی آمریکایی بتوانند به بازسازی زیرساخت‌های نفتی ونزوئلا کمک کنند. برخی در جناح چپ، این اقدام را به عنوان تسلیم شدن رهبری بولیواری تفسیر کردند. اما نگاهی به جنبه عملی ماجرا بیندازید: ترامپ ۳۰ تا ۵۰ میلیون بشکه نفت رایگان می‌خواست؛ اما اکنون پذیرفته است که بهای این نفت را به قیمت بازار پردازد. این در واقع به معنای درهم‌شکستن تحریم‌های آمریکا علیه ونزوئلا است.

رهبری بولیواری می‌داند که فرصت بزرگی برای متحد کردن بخش وسیعی از مردم، به‌ویژه کسانی که نسبت به انقلاب تردید داشتند، فراهم شده است

این اتحاد بستگی به این دارد که دولت چگونه در این دوران عدم قطعیت و بسیار خطرناک حرکت کند. آنها رویکردی عمل‌گرایانه و در عین حال اصولی را برگزیده‌اند

رویکرد عمل‌گرایانه آنها از کار انداختن ماشین جنگ طلبان در دولت آمریکا بود که بر طبل حمله دوم می‌کوبیدند که می‌توانست جان بسیاری دیگر از ونزوئلایی‌ها را بگیرد

ترامپ از رودریگز خواسته بود که دسترسی کامل به میادین نفتی کشور را به شرکت‌های آمریکایی بدهد. ایالات متحده انتظار دارد این شرکت‌ها حدود ۱۰۰ میلیارد دلار برای نوسازی زیرساخت‌های نفت و گاز ونزوئلا سرمایه‌گذاری کنند. رودریگز از این سرمایه‌گذاری‌ها استقبال کرد که خود به معنای برچیده شدن بیشتر نظام

اما رهبری بولیواری اقدامات خود را به این دست بیانیه‌ها محدود نکرد. آنها به درستی دریافتند که در این مرحله، بیش از هر چیز به وحدت، ثبات و امنیت نیاز است. ولادیمیر پادرینو لوپز، وزیر دفاع و دیپلمات کابینو، وزیر کشور، حمایت قاطع خود را از رودریگز اعلام کردند و مجمع ملی نیز یکپارچه پشت سر او ایستاد. حمله آمریکا که منجر به کشته شدن حدود صد نفر، از جمله ۳۲ کوبایی و مجروح شدن بسیاری دیگر شد، خشم و انزجار عمیقی را در میان مردم ونزوئلا برانگیخت. خورخه آرازا، وزیر امور خارجه سابق، درباره تأثیر این اتفاق می‌گوید:

«می‌توانم بگویم که محبوبیت رئیس‌جمهور مادورو و دولت ونزوئلا امروز بسیار بیشتر و گسترده‌تر از ۱۰ دی است. ما در حال متحد شدن هستیم؛ حتی بیش از آنچه تصور می‌کردم. بستگانی دارم که هرگز حامی دولت انقلابی نبودند، اما حالا با من تماس می‌گیرند و می‌پرسند: خورخه، چه کاری از دست من ساخته است؟ اسلحه من کجاست؟ برای دفاع از مردم چه باید بکنم؟ برای حمایت از پرزیدنت مادورو کجا باید تجمع کنیم؟ آنها حتی می‌گویند دلشان برای مادورو تنگ شده است؛ شاید قبلاً او را دوست نداشتند، اما اکنون جای خالی او را حس می‌کنند.»

رهبری بولیواری می‌داند که فرصت بزرگی برای متحد کردن بخش وسیعی از مردم، به‌ویژه کسانی که نسبت به انقلاب تردید داشتند، فراهم شده است. این اتحاد بستگی به این دارد که دولت چگونه در این دوران عدم قطعیت و بسیار خطرناک حرکت کند. آنها رویکردی عمل‌گرایانه و در عین حال اصولی را برگزیده‌اند.

رویکرد اصولی آنها، پافشاری بر صیانت از حاکمیت ملی ونزوئلا بود. رویکرد عمل‌گرایانه نیز از کار انداختن ماشین جنگ طلبان در دولت آمریکا بود که بر طبل حمله دوم می‌کوبیدند که می‌توانست جان بسیاری دیگر از ونزوئلایی‌ها را بگیرد. رهبری ونزوئلا این کار را به شکلی بسیار هوشمندانه انجام داد.

وزیر نفت سابق، تخصص فنی لازم برای برخورد با این مسائل را دارد و می‌داند چگونه معاملاتی به سود کشور و مردمش انجام دهد.

با این حال، ترامپ برای متقاعد کردن شرکت‌های آمریکایی جهت سرمایه‌گذاری در ونزوئلا کار سختی در پیش دارد و دلیل آن ساده است: علیرغم ادعاهای او مبنی بر اینکه آمریکا ونزوئلا را اداره می‌کند، واقعیت میدان بسیار متفاوت است. در ۲۰ دی، وزارت خارجه آمریکا هشدار داد که تمامی آمریکایی‌ها باید فوراً ونزوئلا را ترک کنند. با از سرگیری پروازهای بین‌المللی، این وزارتخانه از اتباع خود خواست هرچه سریع‌تر خارج شوند. طبق گفته این وزارتخانه، آمریکایی‌ها در ایست بازرسی‌هایی که توسط شبه‌نظامیان مسلح اداره می‌شود و خودروها را برای یافتن اتباع آمریکایی یا نشانه‌های حمایت از آمریکا بازرسی می‌کنند، در خطر هستند. ظاهراً آمریکا ونزوئلا را اداره نمی‌کند و به همین دلیل، شرکت‌های نفتی برای سرمایه‌گذاری در کشوری که همچنان حاکمیت خود را حفظ کرده است، تردید دارند.

تا به اینجا، دولت بولیواری نوعی از رهبری انقلابی را به نمایش گذاشته است که ضمن اجتناب از رویارویی نظامی، از حاکمیت ملی کشور نیز صیانت کرده است. ارتش و پلیس ونزوئلا کنترل کامل امنیت و ثبات را در دست دارند. مخالفان برخلاف دوره‌های پیشین درگیری‌های شدید سیاسی، این بار نتوانستند حملات خشونت‌آمیزی را علیه مردم سازماندهی کنند. دولت تمرکز خود را بر تضمین تولید و توزیع غذا معطوف کرده است. رودریگز در نخستین سخنرانی خود به عنوان سرپرست ریاست‌جمهوری، گزارشی از عملکرد بخش کشاورزی - صنعتی کشور در سال ۱۴۰۴ ارائه داد. او از رشد ۸.۱۲ درصدی در بخش صنایع غذایی، ۱۰.۳۷ درصدی در بخش کشاورزی و با تأثیر مستقیم بر تولید ناخالص داخلی و رشد ۹ درصدی در بخش دامپروری خبر داد. وی همچنین هدف سال ۱۴۰۵ را فعال‌سازی ۲۰۰ هزار هکتار زمین برای تولیدات اشتراکی و کشاورزی در مقیاس کوچک اعلام کرد.

هدف اصلی، جایگزینی واردات جو باتی نظیر لوبیای سیاه، لوبیای قرمز، ماش و سویا برای تضمین استقلال غذایی است. امروز رهبری بولیواری توانسته است ترامپ را به جای تقابل، در موقعیت همکاری قرار دهد و در عمل، محاصره اقتصادی را گام به گام از میان بردارد. باید دید این وضعیت در ماه‌ها و سال‌های آینده تا چه زمانی می‌تواند ادامه یابد. در این میان، ونزوئلا در حال تقویت اتحاد خود با چین، روسیه، ایران و کوبا است و خود را برای رویارویی بعدی آماده می‌کند.

ماهیت بی‌ثبات دولت ترامپ: گانگستر، دلقک، فاشیست

دونالد ترامپ همزمان در نقش یک گانگستر، یک دلقک و یک فاشیست ظاهر شده است.

کشتار صد ماهیگیر به ظن حمل مواد مخدر در قایق‌شان بدون هیچ مدرکی، آدم‌ربایی خشونت‌آمیز رئیس یک دولت دارای حاکمیت و کشتار حدود صد نفر دیگر، اقداماتی تروریستی و فاشیستی هستند. اعلام وقیحانه قصد او برای سرقت منابع ونزوئلا، رفتاری گانگستری است و ادعای او مبنی بر اینکه دولت ونزوئلا را اداره می‌کند، حرکتی دلقک‌آبانه است. با این حال، او ریاست قدرتمندترین ماشین نظامی جهان را بر عهده دارد.

دولت ایالات متحده در هماهنگی نزدیک با دولت صهیونیستی در فلسطین اشغالی عمل می‌کند. نسل‌کشی در فلسطین و راهبرد قطع سر رهبری محور مقاومت، به آنها احساس پیروزی کاذب بخشیده است. آنها گمان می‌کنند که می‌توانند دستور کار خود را به بقیه جهان دیکته کنند. ترامپ برخلاف وعده‌اش مبنی بر پایان دادن به جنگ‌های بی‌پایان، اکنون خود را در موقعیتی یافته است که در جبهه‌های مختلف به جنگ‌های بی‌پایان دامن می‌زند: در آمریکای لاتین، اروپای شرقی، غرب آسیا، جنوب شرق آسیا و اخیراً حتی در آفریقا و بمباران نیجریه.

او در داخل ایالات متحده نیز جنگی را علیه مردم خود آغاز کرده است.

ترامپ با استناد به نرخ بالای جرم و جنایت و تروریسم داخلی، نیروهای فدرال را در چندین شهر تحت اداره دموکرات‌ها مستقر کرده است. در تیر ۱۴۰۴، او فرمانی را امضا کرد که به گارد ملی دستور می‌داد واحدهای تخصصی اغتشاشات مدنی ایجاد کنند تا با فرمان مستقیم او برای سرکوب اعتراضات یا مخالفان اعزام شوند. در اوایل سال ۱۴۰۵، اداره مهاجرت و گمرک ایالات متحده دچار تحولی عظیم شد و از یک نهاد استاندارد اجرای قانون، به موتور اصلی پویش اخراج دسته‌جمعی دولت ترامپ تبدیل گشت.

حمله به ونزوئلا یک پیروزی تاکتیکی اما در عین حال یک شکست راهبردی بود. آن گانگستر به دلیل موفقیت در ربودن مادورو و فلورس فریاد پیروزی سر داد؛ اما هدف راهبردی، تغییر رژیم بود که علیرغم ادعاهای آن دلقک، محقق نشد. او ونزوئلا را اداره نمی‌کند. در حقیقت، او در حال تغییر دادن رژیم تحریم‌هایی است که علیه ونزوئلا وضع شده بود تا تنها توهم کنترل بر این کشور را تقویت کند.

مسیر ترامپ به سوی شکست راهبردی گرینلند

ترامپ با یک پیروزی تاکتیکی در دست، گمان کرد که برنده شده است، اما این اقدام نتیجه معکوس داشت. تهدید به اشغال و الحاق گرینلند منجر به مخالفت متحدان ناتو در اروپا شده است. ناتو عنصری کلیدی در سیاست خارجی ایالات متحده است و ارباب در مورد گرینلند در حال گسستن این اتحاد است که اتفاقی مثبت برای جهان محسوب می‌شود. اگر ارتش آمریکا واقعاً وارد خاک گرینلند شود، ممکن است به کشته شدن پرسنل ناتو منجر گردد. این امر دیدگاه منفی کنونی نسبت به آمریکا در اروپا را بیش از پیش تقویت خواهد کرد. تمام صلح‌طلبان باید آرزوی تهاجم ارتش آمریکا به گرینلند را داشته باشند («لطفاً به گرینلند حمله کنید!»)؛ چرا که این کار ممکن است به نفوذ آمریکا در قاره اروپا پایان دهد.

شورش‌ها در شامگاه ۱۸ دی به اوج خود رسید و دست کم ۱۳ غیرنظامی از جمله یک کودک کشته شدند. مقامات جان باختن ۳۸ مأمور اجرای قانون را گزارش کردند. علیرضا زاکانی، شهردار تهران، اعلام کرد که آشوبگران ۲۵ مسجد را آتش زدند، به ۲۶ بانک، سه مرکز درمانی، ۱۰ ساختمان دولتی، بیش از ۱۰۰ خودروی آتش‌نشانی، اتوبوس و آمبولانس و همچنین ۲۴ آپارتمان آسیب رساندند. در سراسر کشور بیش از ۱۰۰ نیروی حافظ نظم به قتل رسیدند که برخی از آنها سر بریده شده یا زنده زنده سوزانده شدند. این اخبار در رسانه‌های غربی گزارش نشد.

ترامپ ایران را به اقدام نظامی تهدید کرد و ایران بلافاصله پاسخ داد. محمدباقر قالیباف، رئیس مجلس ایران، اظهار داشت که اگر دولت ترامپ حتی کوچک‌ترین نشانه‌ای از قصد حمله یا آمادگی برای آن بروز دهد، ایران با یک حمله پیش‌دستانه عمل خواهد کرد. این حمله می‌تواند تمامی پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه را هدف قرار دهد و تل‌آویو را بمباران کند. همه گزینه‌ها روی میز است.

روایت غربی از این شورش‌ها این است که ایران در آستانه تغییر رژیم قرار دارد. آنها مانند مورد ونزوئلا، نمی‌دانند که ایران دارای جمعیتی انقلابی است که هرچند ممکن است نسبت به دولت خود منتقد باشند، اما تا حد زیادی از جمهوری اسلامی حمایت

ترامپ خود را در وضعیتی از بی‌اعتمادی عمیق میان خود و پوتین یافته است. روسیه اکنون می‌داند که راهبرد قطع سر رهبری محدود به رقبای ضعیف‌تر آمریکا نیست.

ایران

در ۲۳ خرداد ۱۴۰۴، رژیم اسرائیل حمله‌ای را علیه ایران آغاز کرد که منجر به شهادت ۳۰ فرمانده ارشد نظامی و ۱۴ دانشمند شد. ایران ظرف هشت ساعت خود را بازیابی کرد و یک عملیات هوایی را آغاز نمود که در آن حدود هزار موشک بالستیک و پهپاد به سمت اهداف نظامی در تل‌آویو و حیفا شلیک شد. در یک تیر ۱۴۰۴، بمب‌افکن‌های رادارگریز بی-۲ آمریکایی بمب‌های سنگرشکن را بر روی تأسیسات هسته‌ای ایران در نطنز، فردو و اصفهان فرو ریختند. ایران به بزرگترین پایگاه نظامی آمریکا در غرب آسیا در قطر حمله کرد. پاتک‌های ایران ویرانگر بود و رژیم اسرائیل و آمریکا از طریق قطر التماس آتش‌بس کردند. حدود ۱۲۰۰ ایرانی در این جنگ ۱۲ روزه به شهادت رسیدند. از ۷ دی ۱۴۰۴، تظاهرات گسترده‌ای در ایران پیرامون بحران اقتصادی، افزایش قیمت مواد غذایی و کاهش شدید ارزش ریال آغاز شد. این اعتراضات توسط تروریست‌های تحت حمایت موساد و سیا منحرف شد که پوششی خشونت‌آمیز را علیه مردم و دولت آغاز کردند. این اتفاق در ادامه همان جنگ ۱۲ روزه بود.

روسیه

ترامپ لاف می‌زد که می‌تواند جنگ اوکراین را در یک روز به پایان برساند و رابطه اعتماد شخصی او با پوتین این امر را ممکن می‌سازد. یک سال بعد، جنگ همچنان ادامه دارد و اوکراین در حال از دست دادن زمین و نیروهای خود است. پوتین هیچ تمایلی به سازش نشان نمی‌دهد و ترامپ روز به روز ناامیدتر می‌شود. حمله به کاخ مادورو، واقعه‌ای مشابه در روسیه را در چشم‌اندازی عجیب قرار داده است.

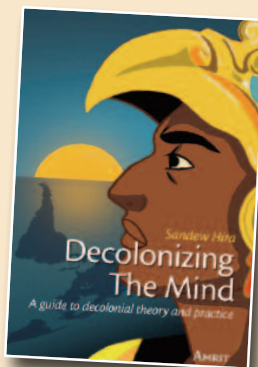
در ۸ دی ۱۴۰۴، اوکراین موج گسترده‌ای از بیش از ۹۰ پهپاد را به سمت اقامتگاه پوتین در والدای روانه کرد. پوتین در زمان حمله در اقامتگاه نبود و تمامی پهپادها توسط جنگ الکترونیک و سیستم‌های پدافند هوایی رهگیری شدند. در ۹ دی، ترامپ پس از یک تماس تلفنی با پوتین، به خبرنگاران گفت که از اوکراین بابت این تلاش ادعایی بسیار عصبانی است. اما تا ۱۵ دی ۱۴۰۴، ترامپ پس از گزارش سازمان سیا، موضع خود را تغییر داد و گفت: «باور نمی‌کنم چنین حمله‌ای رخ داده باشد». او پوتین را متهم کرد که مانع صلح شده است. اما روس‌ها لاشه پهپادها را جمع‌آوری کرده بودند. سیستم‌های ناوبری به خوبی سالم مانده بودند و نشان می‌دادند که هدف نهایی پهپادها، بخش خاصی از اقامتگاه پوتین بوده است. علاوه بر این، این نقشه‌ها بدون همکاری عملی سازمان سیا نمی‌توانست طراحی شود. اکنون

FROM AMRIT PUBLISHERS

Decolonizing the Mind - a guide to decolonial theory and practice

By Sandew Hira

Available from shop.ihrc.org



In different parts of the world a new decolonial movement is growing that challenges long time narratives in knowledge production and social struggle and transforms activism and social movements. It is driven by key factors such as the fall of the west and the rise of the rest, the collapse of the socialist bloc and in general the crisis of Western civilization.

Hira develops a comprehensive, coherent and integral theoretical framework that draws on different contributions in the decolonial movement, and deals with the practical implication of decolonial theory for decolonial activism.

می کنند. آشوبگران به سرعت سرکوب شدند و در ۲۲ دی، میلیون‌ها ایرانی به خیابان‌ها آمدند تا انزجار خود را از آشوب‌ها و حمایت خود را از جمهوری اسلامی ابراز کنند. در ونزوئلا، تظاهرات گسترده پاسخی به حملات آمریکا بود. این‌ها نشان داد که روایت غرب درباره سیستمی در بحران واقعیت ندارد. ونزوئلا در ۲۶ دی یک هفته عزای عمومی اعلام کرد؛ ایران نیز در ۲۱ دی، سه روز عزای عمومی برای شهدای جبهه جدید جنگ علیه ایران اعلام نمود [۱].

توهم تغییر رژیم توسط رسانه‌های غربی به عنوان بخشی از نوع جدیدی از جنگ که در دهه‌های گذشته ظهور کرده، تغذیه می‌شود.

نوع جدید جنگ

در سال ۱۳۹۲، ارتشبد والر گراسیموف، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح روسیه، مقاله‌ای با عنوان «ارزش علم در پیش‌بینی است: چالش‌های جدید نیازمند بازنگری در اشکال و روش‌های انجام عملیات رزمی هستند» منتشر کرد. جمله آغازین او چنین است: «در قرن بیست و یکم، ما شاهد تمایلی به محو شدن مرزهای میان وضعیت جنگ و صلح بوده‌ایم. جنگ‌ها دیگر اعلام نمی‌شوند و پس از آغاز، طبق الگوهای ناآشنا پیش می‌روند.» گراسیموف تأکید می‌کند که سیاست تغییر رژیم تحت حمایت آمریکا، از تهاجم نظامی آشکار مانند عملیات طوفان صحرا به نوع جدیدی از جنگ ترکیبی تغییر یافته است. در کشورهایی که هدف تغییر رژیم توسط آمریکا هستند، آنها با استفاده از رسانه‌های جریان اصلی مانند سی.ان.ان و بی.بی.سی که مانند سازمان‌های تبلیغاتی تحت کنترل دولت عمل می‌کنند، اینترنت و رسانه‌های اجتماعی (قدرت نرم یا دموکراسی دیجیتال) و سازمان‌های غیردولتی، مخالفان سیاسی ایجاد می‌کنند. او نتیجه می‌گیرد: «از نظر مقیاس تلفات و ویرانی و پیامدهای فاجعه‌بار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، این نوع درگیری‌های جدید با پیامدهای هر جنگ واقعی قابل مقایسه هستند. قواعد جنگ تغییر کرده است.

نقش ابزارهای غیرنظامی برای دستیابی به اهداف سیاسی و راهبردی رشد کرده و در بسیاری از موارد، کارایی آنها از قدرت سلاح‌ها فراتر رفته است.»

تحلیلگر نظامی دیگری از روسیه که به این موضوع می‌پردازد، آندری ایلنیتسکی، سر تیپ بازنشسته نیروهای مسلح روسیه است. ایلنیتسکی به مدت ۱۰ سال به عنوان مشاور ارشد سرگئی شویگو، وزیر دفاع فدراسیون روسیه خدمت کرده است.

اینکه کنترل ذهن شکلی جدید از جنگ است، با نتیجه‌گیری جنبش استعمارزدا همسواست که چالش آینده را چالش استعمارزدایی از ذهن می‌داند

جنگ در ایران و ونزوئلا جنگی کلاسیک مانند جنگ کنونی در اوکراین نیست که در آن ارتش‌ها درگیر تقابل نظامی باشند

در اینجا از رسانه‌ها برای دستکاری ذهن مردم در داخل و خارج از این کشورها استفاده می‌شود؛ این موضوع مهم‌ترین پرسش قرن بیست و یکم را پیش می‌کشد: ما فعالان و انقلابیون در برابر آن چه می‌توانیم بکنیم؟

او در مصاحبه‌ای با اسکات ریتر، ماهیت این جنگ جدید را چنین توضیح می‌دهد: «اگر در جنگ‌های کلاسیک هدف نابودی نیروی انسانی دشمن باشد و در جنگ‌های سایبری مدرن هدف نابودی زیرساخت‌های دشمن، هدف جنگ جدید، نابودی خود آگاهی و تغییر مبانی تمدنی جامعه دشمن است. من این نوع جنگ را ذهنی می‌نامم. علاوه بر این، در حالی که نیروی انسانی و زیرساخت‌ها قابل بازسازی هستند، تکامل آگاهی را نمی‌توان به عقب بازگرداند؛ به ویژه اینکه پیامدهای این جنگ ذهنی بلافاصله ظاهر نمی‌شود،

بلکه دست کم پس از یک نسل نمایان می‌گردد؛ یعنی زمانی که دیگر اصلاح امور غیرممکن است.»

وقتی ژنرال‌های روسی که جنگ را به طور گسترده مطالعه می‌کنند، به نتیجه‌ای می‌رسند که جنبش‌های استعمارزدا دهه‌ها پیش به آن رسیده بودند، می‌توانیم مطمئن باشیم که وارد فاز جدیدی از جنبش‌های اجتماعی شده‌ایم که برای جهانی بهتر مبارزه می‌کنند. نتیجه‌گیری آنها مبنی بر اینکه کنترل ذهن شکلی جدید از جنگ است، با نتیجه‌گیری جنبش استعمارزدا همسواست که چالش آینده را چالش استعمارزدایی از ذهن می‌داند.

جنگ در ایران و ونزوئلا جنگی کلاسیک مانند جنگ کنونی در اوکراین نیست که در آن ارتش‌ها درگیر تقابل نظامی باشند. در اینجا از رسانه‌ها برای دستکاری ذهن مردم در داخل و خارج از این کشورها استفاده می‌شود. این موضوع مهم‌ترین پرسش قرن بیست و یکم را پیش می‌کشد: ما فعالان و انقلابیون در برابر آن چه می‌توانیم بکنیم؟

باز خوانی «چه باید کرد؟» لنین نسخه کلاسیک

در سال ۱۲۸۱، ولادیمیر لنین، مارکسیست روسی، کتابی با عنوان «چه باید کرد؟» منتشر کرد که در آن راهبرد سرنگونی سرمایه‌داری و برقراری نظم نوین جهانی بر پایه سوسیالیسم را ترسیم نمود. تا آن زمان، راهبرد غالب برای سوسیالیسم توسط مارکسیست‌های آلمانی تبیین می‌شد که معتقد بودند سرمایه‌داری با بحران‌های اقتصادی دوره‌ای شناخته می‌شود و طی یکی از این بحران‌ها، طبقه کارگر در موقعیتی قرار می‌گیرد که قدرت دولتی را از طریق انتخابات به دست گیرد.

نقد لنین این بود که طبقه کارگر تنها به آگاهی صنفی و تمایل برای شرایط بهتر در درون نظام سرمایه‌داری دست خواهد یافت. او می‌گفت آگاهی سیاسی طبقاتی تنها از بیرون و به ویژه توسط روشنفکران مارکسیست می‌تواند به کارگران منتقل شود. او خواستار تشکیل سازمانی متمرکز از انقلابیون

اینترنت، رسانه‌های اجتماعی و هوش مصنوعی فرصت‌های جدیدی را برای گروه‌های کوچک و حتی افراد فراهم کرده‌اند تا تأثیری شگرف بر شکل‌دهی به روایت‌های جهانی بگذارند. با ابزارهای استعمارزدایی از ذهن و فضای فناورانه جدید، می‌توانیم به موفقیت‌های بزرگی در مبارزه برای یک تمدن جهانی جدید دست یابیم.

در نهایت، ما در عصری زندگی می‌کنیم که بازیگران دولتی، یعنی دولت‌های پیشرو، حضور دارند که می‌توانند در کنار جنبش‌های اجتماعی برای جهانی بهتر تلاش کنند. همیشه این‌گونه نیست که دولت در مقابل جنبش‌های اجتماعی باشد. اگر بتوانیم این ائتلاف را مستحکم کنیم، در بهترین موقعیت ممکن برای پیروزی در جنگ علیه بردگی ذهنی قرار خواهیم داشت. حمله به ونزوئلا و ربودن مادورو و فلورس موجی از بدبینی را در بخش‌هایی از جنبش‌های فعال مدنی برانگیخته است. این موضوع قابل درک است، اما وقتی از منظر استعمارزدایی از ذهن‌نگاهی کلان‌تر بیندازید، متوجه می‌شوید که این تنها مرحله دیگری از جنگ جهانی علیه یک قدرت امپریالیستی در حال احتضار است. اگر ماهیت این جنگ را به درستی درک کنیم، اکنون بیش از هر زمان دیگری در موقعیت بهتری برای مبارزه قرار داریم.

سند یو هیوا، دبیر بنیاد «شبکه بین‌المللی استعمارزدا» مستقر در لاهه هلند است. او فعال، نویسنده و پژوهشگری شناخته شده است که ریاست هیئت تحریریه انتشارات امریت را بر عهده دارد و بنیان‌گذار «موسسه بین‌المللی تحقیقات علمی» است. وی‌دی‌وهای سخنرانی او درباره استعمارزدایی از ذهن و موضوعات مرتبط در وب‌سایت‌های وی.آی.ان تودی و موسسه اسلامی حقوق بشر در دسترس است.

[۱] یادداشت سردبیر: از زمان نگارش این مقاله، آمار رسمی کشته‌شدگان خشونت‌های اخیر در ایران (شامل غیرنظامیان، آشوبگران و نیروهای امنیتی) ۳۱۱۱ نفر اعلام شده است که اسامی و مشخصات دقیق آنها تأیید شده است.

و کوبا، درهای گفتگو میان متفکران مارکسیست، استعمارزدا و اسلامی را درباره یک تمدن جهانی جدید گشوده است. دوم اینکه جوامع غربی در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در حال انحطاط و فروپاشی هستند. بی‌اعتمادی توده‌های مردم به دولت‌هایشان را می‌توان در رشد راست‌گرای افراطی مشاهده کرد. رسانه‌های لیبرال حاکم، اکنون رقبایی از جناح راست افراطی دارند. خشمی فزاینده در این جوامع در حال شکل‌گیری است. چالش جنبش‌های پیشرو این است که این خشم را مهار کرده و آن را به سمتی مثبت، یعنی ساختن دنیایی بهتر، هدایت کنند. اگر به این خشم تنها از جنبه منفی در معنای رشد راست افراطی بنگریم، این واقعیت را از دست می‌دهیم که این وضعیت یک فرصت مثبت نیز ایجاد کرده است و آن، نظام در حال فروپاشی است و ما باید این فروپاشی را به سمتی دیگر سوق دهیم.

سوم اینکه ما اکنون چارچوب نظری لازم برای ورود موثر به این جنگ نوین را در اختیار داریم. آنتونیو گرامشی، مارکسیست ایتالیایی (۱۲۷۰-۱۳۱۶)، مفهوم هژمونی فرهنگی را معرفی کرد تا توضیح دهد چگونه ذهن مردم توسط طبقه حاکم دستکاری می‌شود. او استدلال می‌کرد که در جوامع سرمایه‌داری پایدار، زور مستقیم پلیس، ارتش و قوانین آخرین راه‌چاره است؛ ابزار اصلی، «رضایت» است که از طریق نهادهای مدنی مانند رسانه‌ها، هنر، ادبیات، فرهنگ عامه، خانواده، اتحادیه‌های کاری، احزاب سیاسی، سازمان‌های دینی و نظام آموزشی مهندسی می‌شود.

اما چارچوب تحلیل طبقاتی او برای درک تأثیر تمدن استعماری بر تولید دانش کافی نبود. این درک از طریق نظریه استعمارزدایی حاصل شد. امروزه با چارچوب نظری استعمارزدایی از ذهن، ابزارهای دقیقی برای درک سازوکارهای بردگی ذهنی و نحوه استعمار ذهن در اختیار داریم. ما اکنون ابزار لازم برای ورود به این جنگ ذهنی نوین را دارا هستیم. چهارم اینکه فناوری‌های مدرن ماهیت اشتراک‌گذاری اطلاعات و آموزش را به طور بنیادی تغییر داده‌اند.

حرفه‌ای شد که تمام زندگی خود را وقف انقلاب کرده و به عنوان یک پیشرو برای آموزش و رهبری توده‌ها عمل کنند. ساختار سازمانی بر مفهوم «مرکزگرایی دموکراتیک» بنا شده بود که به موتور محرک انقلاب اکتبر تبدیل گشت. مرکزگرایی دموکراتیک، اصل سازمان‌دهی بنیادین احزاب مارکسیست - لنینیست است که در شعار «آزادی بحث، وحدت در عمل» خلاصه می‌شود. در هسته خود، این یک نظام دوگانه است که برای ایجاد تعادل میان مشارکت دموکراتیک برای اطمینان از اینکه حزب بازتاب‌دهنده اراده اعضا باشد و تمرکزگرایی شدید برای اطمینان از اینکه حزب می‌تواند مؤثر و قاطع عمل کند طراحی شده است.

در حالی که سایر احزاب در جریان انقلاب ۱۲۹۶ روسیه غیرمتمرکز یا مردد بودند، حزب لنین به عنوان یک واحد منضبط عمل کرد و به آنها اجازه داد تا برخلاف تمام احتمالات، قدرت را به دست گرفته و حفظ کنند. الگوی لنین به پایه‌ای برای احزاب کمونیستی تبدیل شد که آرزوی رهبری انقلاب‌های سوسیالیستی و ملی - دموکراتیک را در کشورهای خود داشتند.

در قرن بیست و یکم «چه باید کرد»؟

ما در عصر متفاوتی زندگی می‌کنیم که دارای پنج ویژگی متمایز است که پاسخ به پرسش «در قرن بیست و یکم چه باید کرد» را تعیین می‌کنند.

نخست اینکه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، افول نظام‌های سوسیالیستی در جهان و ظهور اقتصاد مبتنی بر نگاه‌های خصوصی در چین، مارکسیسم سیطره خود را بر جنبش‌های ضدامپریالیستی از دست داد. در مقابل، سایر نظریه‌های آزادی‌بخش مانند الهیات‌های بخش اسلامی، نظریه استعمارزدایی و نظام‌های دانش بومی برجستگی بیشتری یافته‌اند. انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ در ایران، الهیات اسلامی را به عنوان یک الهیات ضد استعماری بازتعریف کرد و ایران را به یکی از مهم‌ترین نیروها در مبارزه با امپریالیسم و برای استعمارزدایی تبدیل نمود. رابطه مثبت میان دولت‌های ایران، ونزوئلا

موخره‌های بر پرونده «طلحه احسن»: مبارزه علیه دولت فوق امنیتی پسالیبرال

در این مقاله اختصاصی از کتاب در دست انتشار درباره پرونده «طلحه احسن» و پویش‌های پیرامون آن، نیشا کاپور درس‌ها و نقاط اتکای بسیاری را برای روزگار دشوار کنونی ما استخراج کرده است.

در زمانی که ناامیدی راه را بر امید بسته و استبداد کمر به نابودی مقاومت بسته است، بازخوانی داستان طلحه احسن بسیار به‌هنگام و راه‌گشا است. این داستان هم حاشیه‌ای بر قدرت‌گیری دولت فوق امنیتی و پسالیبرال بریتانیاست و هم فصلی از پیروزی در تاریخ مطول مبارزات ضدنژادپرستی. اهمیت پرونده طلحه در این است که همچون هشدار پیش‌دستانه، از ظهور دولتی اورولی خبر داد که در سایه جنگ علیه تروریسم، تور خود را بسیار فراتر از جوامع مسلمانی پهن کرد که نخستین قربانیان خشم آن بودند. همچنین، این پرونده نویدبخش ثمرات همستگی موثر و بسیج توده‌ای در مقاومت‌های ضدنژادپرستی است.

داستان طلحه احسن، جوان مسلمانی که بازداشت شد، هشت سال بدون تفهیم اتهام یا محاکمه در بازداشت ماند، به آمریکا مسترد شد و در یک زندان فوق امنیتی در انفرادی حبس گردید، جنگ علیه تروریسم را به خانه بازگرداند. پرونده او، در کنار بسیاری دیگر از مردان مسلمان که در همان دوره بازداشت شدند، در چرخه‌های جنگ امپریالیستی و نزدیکی میان مفاهیم «اینجا» و «آنجا» غوطه‌ور و یادآوری تلخی از مرزبندی‌های نژادی در تعریف «شهروندی بریتانیا» بود. در واقع در همین دوران بازداشت و حبس او بود که چارچوب‌های قانونی مربوط به اعطا و سلب شهروندی بریتانیا به گونه‌ای

تغییر کرد که توانایی قوه مجریه برای سلب تابعیت شهروندان بر اساس میل و سلیقه را آن هم با کمترین نظارت قضایی و اغلب در پاسخ به مطالبات پوپولیستی و ارتجاعی برای اقدامات تنبیهی شدید علیه قربانیانی که مورد آزار نژادی قرار گرفته بودند نهادینه کرد.

طلحه قطعاً اولین نفر نبود و متأسفانه آخرین هم نخواهد بود؛ اما صدای او، اشعارش و توانایی‌اش در تبیین فصیح بی‌عدالتی، ماهیت خشونت دولتی و محدودیت‌های دولت لیبرال، مستقیماً به سیاسی‌سازی پلیس و حبس اشاره دارد که در جریان جنگ علیه تروریسم به شدت رشد کرد. اگر پرونده بابار احمد، جرم‌انگاری آزادی‌بیان، رسانه‌های منتقد و دستکاری افکار سیاسی توسط دولت را به چالش کشید، پرونده طلحه نشان داد که چگونه حتی پیش‌پاافتاده‌ترین اقدامات و رفتارهای مسلمانان می‌تواند تحت عنوان تروریسم طبقه‌بندی و جرم‌انگاری شود. این پرونده نژادپرستی نهفته در مجازات دسته‌جمعی و گناه به سبب معاشرت را برملا کرد. ضرورت جرم‌انگاری یک جمعیت برای ایجاد و تداوم هراس اخلاقی تا به واسطه آن گسترش قوانین نظم و امنیت مشروعیت یابد، به خوبی توسط زندانیان درک شده بود و طلحه خود آن را به شکلی هوشمندانه بیان کرد. وقتی پس از آزادی‌اش در سال ۱۳۹۶ با او مصاحبه کردم و درباره ماهیت فرآیند

قضایی و صدور حکم پرسیدم، او چنین توضیح داد:

مصاحبه‌کننده: می‌توانی کمی از تجربه‌ات درباره فرآیند چانه‌زنی برای اقرار و نحوه آماده شدن با وکلا برای صدور حکم بگویی؟
احسن: آنها ابتدا یک عدد را انتخاب کردند؛ مثلاً پانزده سال. بعد ما بر سر اتهامات مذاکره کردیم تا با آن عدد جور دربیاید و در نهایت روی واقعیت‌ها بحث کردیم تا با اتهامات همخوانی پیدا کند.

اگر این رویکرد کافکایی به عدالت که رویه‌ای معمول در صدور حکم در آمریکا است، در بخش‌هایی از نظام حقوقی - اداری بریتانیا نیز ظاهر شد، کمیسیون ویژه استیناف مهاجرت که برخی جلسات را در دادگاه‌های در بسته برگزار می‌کند، نمونه بارز آن است. آنچه به نظر می‌رسد جامعه به طور کلی و حتی بخش‌هایی از جریان چپ و فعالان ضدنژادپرستی و ضداسلام‌هراسی کمتر درک کرده‌اند، این است که پیامدهای جنگ علیه تروریسم به خشونت دولتی علیه مسلمانان در اروپا، آفریقا و آسیا محدود نمی‌شد. این جنگ در مقیاسی گسترده‌تر، به عنوان ابزاری کلیدی در ادبیات شرطی ساز امنیتی‌سازی عمل کرد که هم برای جلب رضایت

مشروعیت می‌یافت، اکنون آن منطق نژادمحور گسترش یافته تا طیف بسیار وسیع‌تری از مخالفان را در بر گیرد که نشان‌دهنده گسترش قابل توجه دولت استبدادی است.

در خط مقدم این جرم‌انگاری، حبس دست کم ۳۳ نفر به دلیل اقدام مستقیم علیه شرکت‌های اسلحه‌سازی است که سوخت نسل‌کشی را تأمین می‌کنند. «زندانیان حامی فلسطین»، شامل جمعی که نمایندگی بازداشت‌شدگان مرتبط با آزادی فلسطین را بر عهده دارد، برای دوره‌های طولانی پیش از محاکمه و گاه تا دو سال در بازداشت موقت بوده‌اند. این افراد اغلب در یورش‌های خشونت‌آمیز پلیس ضدتروریسم پیش از طلوع آفتاب دستگیر شده و به عنوان مظنونان تروریستی زندانی شده‌اند، هرچند اتهامات آنها تحت قوانین کیفری عادی قرار دارد. ارتباطات آنها محدود و سانسور شده و مانند بسیاری از پرونده‌های تروریستی، به تمامی اسناد مربوط به پرونده خود دسترسی ندارند.

در حالی که در گذشته، یک دادگاه علنی برای فعالان اقدام مستقیم فرصتی فراهم می‌کرد تا شرکت‌هایی مانند البیت را محاکمه کرده و پیوندهای عمیق دولت بریتانیا و قراردادهای نظامی‌اش با تأمین‌کنندگان سلاح برای عربستان و رژیم اسرائیل را فاش کنند، اما اکنون تلقی فعالیت‌های همبستگی با فلسطین به عنوان حمایت از تروریسم به دولت اجازه می‌دهد جلوی این افشاگری‌ها را بگیرد. اکنون به متهمان اجازه داده نمی‌شود بستر سیاسی اقدامات خود را توضیح دهند، بلکه فقط باید انجام یا عدم انجام فعل را بدون ذکر شرایط بپذیرند. این روند با حمله گسترده‌تر به نظام قضایی که اغلب توسط طبقه سیاسی و رسانه‌ای ترویج می‌شود تسهیل شده است؛ روندی که اجازه استفاده بیشتر از شواهد محرمانه، حذف محاکمه توسط هیئت منصفه و لغو استانداردهای حفاظتی قضایی را می‌دهد. حتی وکلای حقوق بشری که وکالت متهمان امنیت ملی را بر عهده دارند یا شیوه‌های استبدادی دولت را به چالش می‌کشند، تحت اختیارات «توقیف و تجسس» قوانین ضدتروریسم هدف قرار

می‌رفت. برچسب «مظنون به تروریسم» به معنای سلب حاکمیت فرد بر سرنوشت خویش و محرومیت از حق دادرسی عادلانه بود. البته، هدف قرار دادن نژادپرستانه مسلمانان توسط دولت بریتانیا در ابعادی بسیار وسیع‌تر و از طریق طرح پلیسی پیش‌دستانه موسوم به «پیشگیری» نهادینه شد که واژگان تروریسم و افراط‌گرایی اسلامی را مترادف هم قرار داد و با این کار، سایه دولت پلیسی را گستراند. هدف اصلی طرح پیشگیری شناسایی نشانه‌های افراطی شدن در میان جوانان مسلمان بود که نتیجه آن، ثبت مشخصات تعداد بی‌شماری از جوانان مسلمان در پایگاه‌های داده پلیس شد.

اما اکنون ما در فاز بسیار متفاوتی از نفاق لیبرالیسم غربی قرار داریم که به قول آرون‌داتی روی، جنازه دموکراسی لیبرال غربی در کنار فلسطینیان قتل عام شده، زیر آوارهای غزه دفن شده است. مداخلات پلیسی پیشین که بر پایه جرم‌انگاری به سبب معاشرت یا حمایت مادی بود، عمدتاً بر نیاز به ایجاد یک جامعه مشکوک متمرکز بود؛ جمعیتی مطرود که اعمال خشونت امپریالیستی و نژادپرستانه علیه آنها توجیه‌پذیر باشد و همزمان تفکر انتقادی و مخالفت سیاسی آنها خنثی شود.

در دوران کنونی، چاقوی مبارزه با تروریسم برای کل توده‌های جامعه تیز شده است. وقاحت تمام‌عیار خشونت استعماری و امپریالیستی در فلسطین و غرب آسیا که حتی تظاهر به رعایت حقوق بشر یا پروتکل‌های بین‌المللی را هم کنار گذاشته نیازمند فنون سرکوبگرانه بیشتری برای مدیریت خشم، ناامیدی و جنبش رو به گسترش همبستگی با فلسطین در داخل بریتانیا است. در بریتانیا، جرم‌انگاری اعتراضات حامی فلسطین منجر به دستگیری بیش از ۲۰۰۰ نفر شده است که به ممنوعیت فعالیت گروه‌های فشار اعتراض داشتند. برخی از این افراد عضو سازمان‌های مدنی، برخی شهروندان سیاسی شده و بسیاری از آنها مستمری‌بگیران و سالمندان هستند. اگر پیش از این تلاش برای برچسب تروریستی زدن به مقاومت ضدامپریالیستی از طریق ادبیات اسلام‌هراسی و نژادپرستی

لیبرال‌ها کاربرد داشت و هم برای بسیج یک پوپولیسم ارتجاعی که تشنه حبس و اخراج در مرزها برای مسلمانان، مهاجران و دگراندیشان بود. به عبارت دیگر، با افزایش قدرت قوه مجریه و ایجاد تهدید دائمی از وحشت، روزهای نخستین جنگ علیه تروریسم که پرونده طلحه در قلب آن قرار دارد راه را برای «عادی‌سازی اقتدارگرایی لیبرال» هموار کرد. این روند شامل گسترش دامنه قوانین ضدتروریسم و حملات قانونی و نهادینه شده به حقوق دموکراتیک، سیاسی و مدنی بود. دقیقاً همان‌طور که لفاظی‌ها علیه افراط‌گرایی و ارزش‌های غیرلیبرال، یعنی همان کلمات نمادینی که سوژه‌های نژادی «دیگر» را به عنوان موجوداتی کمتر متمدن معرفی می‌کنند، از نارضایتی توده‌ها نسبت به زوال مادی و نوستالژی دوران امپراتوری تغذیه کرده و به پویش‌های برگزیت و ترامپ دامن زدند.

از حاشیه به مرکز

چهارده سال پیش، یکی از محورهای اصلی پویش عدالت‌خواهی حامی طلحه احسن و دیگر مردان مسلمانی که با استرداد به آمریکا روبرو بودند، افشای نفاق پارلمانتاریسم بریتانیا بود؛ نمایندگانی که اصول لیبرالی حقوق بشر را تنها برای به چالش کشیدن معاهدات استرداد با آمریکا در مورد شهروندان سفیدپوست بریتانیایی همچون گری مک‌کینون به کار می‌بردند. در آن زمان، استانداردهای دوگانه افرادی چون دومینیک راب، نماینده مجلس، اصلاً پوشیده نبود. او در مناظره‌ای پارلمانی درباره معاهده بریتانیا و آمریکا استدلال کرد که «در مسیر مبارزه با تروریست‌ها و جنایتکاران خطرناک پس از ۲۰ شهریور (۱۱ سپتامبر)، پاندول عدالت بیش از حد به سمت دیگر منحرف شده» و معتقد بود که «نباید با گری مک‌کینون مانند یک گانگستر تبهکار یا مغز متفکر القاعده رفتار شود». در آن سال‌ها، وضعیت «شهروند درجه دو» بودن مردان مسلمان، که گویی هرگز به اندازه کافی بریتانیایی یا حتی انسان محسوب نمی‌شدند، مورد تردید قرار نمی‌گرفت و بحث‌ها طبق روال آشنای نژادپرستی ساختاری لیبرال پیش

می‌گیرند و خبرنگاران حامی فلسطین نیز بازداشت می‌شوند.

می‌توان گفت یکی از تحولات کلیدی که در سال‌های نخست جنگ علیه تروریسم جوانه زد و اکنون به بلوغ کامل رسیده، تبدیل شدن وزارت کشور بریتانیا به مرکز ثقل دولت در قامت یک وزارت ترس است. سیاست‌های موسوم به «سوت سگ» (استفاده از کنایه‌های نژادی برای جذب آرای خاص)، قوانین سختگیرانه و بی‌تفاوتی ظالمانه‌ای که با نام وزارت کشور گره خورده، مدت‌هاست توسط گروه‌های حاشیه‌نشین نژادی که با چالش‌های پناهندگی، اخراج، مهاجرت و امنیت ملی دست‌وپنجه نرم می‌کنند، با تمام وجود لمس شده است.

اما در پانزده سال گذشته، اقتدارگرایی به مثابه نمایش چنان پیشرفت کرده که به چهره اصلی دولت بدل شده است؛ تا جایی که جایگاه وزارت کشور و وزیر کشور به طرز قابل توجهی ارتقا یافته و جالب اینجاست که برای ویرتین این خانه، کمبودی از چهره‌های غیرسفیدپوست وجود نداشته است. همان‌طور که ریچارد سیمور مشاهده می‌کند: «سیاست تغییر کرده تا بازتاب‌دهنده اولویت‌های وزارت کشور باشد»، به طوری که «نمایش مداوم بحران، امنیتی‌سازی سیاست را توجیه می‌کند». رواج فنون «حکومت با ترس» در کنار سیاست‌های ریاضت اقتصادی عمل می‌کند و در واقع سازوکار انضباطی لازم برای آن است؛ چرا که انباشت سرمایه‌دارانه دارایی‌ها و زیرساخت‌های عمومی، نیازمند زیرساخت کنترلی مستحکم است.

مانند همیشه، گسترش دامنه اختیارات ضدتروریسم عمیقاً با منافع تجاری در مجتمع‌های نظامی - صنعتی پیوند خورده است. یک سال پیش از آنکه دولت بریتانیا فعالیت گروه «اقدام فلسطین» را ممنوع کند، جان وودکاک مشهور به لورد والنی، نماینده سابق حزب کارگر، در مقام «مشاور مستقل دولت در امور خشونت و اختلافات سیاسی»، گزارشی منتشر کرد که هدف

آن مهار اعتراضات عمومی و «محافظت از سیاستمداران و نهادها در برابر ارباب» بود. تحقیر راهپیمایی‌های همبستگی با فلسطین و کنش‌های اعتراضی و همچنین نگاه تحقیرآمیز به فعالیت‌های زیست‌محیطی چپ افراطی، بخش عمده‌ای از این گزارش را تشکیل می‌داد. تضاد منافع آشکار در انتصاب وودکاک به این سمت، آن‌طور که گاهی گفته می‌شود، صرفاً حمایت او از رژیم اسرائیل که در بودجه‌های دریافتی‌اش از لابی‌های اسرائیلی و نقش سابقش به عنوان رئیس «دوستان [رژیم] اسرائیل در حزب کارگر» تجلی یافته نبود؛ بلکه مسئله اصلی این بود که او عمیقاً در بخش دفاعی و نظامی بریتانیا ذینفع است. وودکاک به عنوان لابی‌گر حقوق‌بگیر صنایع دفاعی، به نفع خود و موکلانش می‌دید که قدرت پلیس را برای مهار و پیگرد قانونی فعالان ضدنسل‌کشی، ضدامپریالیست و فعالان اقلیمی افزایش دهد و همزمان محافظت‌های بیشتری برای صنایع انرژی و دفاعی ایجاد کند. توصیه‌های گزارش او، ضمن درخواست برای بازرسی دقیق‌تر از افراط‌گرایی چپ‌گرا، پیشنهاد می‌دهد که «خشونت‌های مرتبط با گروه‌های زن‌ستیز افراطی اینسلاها نباید به طور معمول به عنوان تروریسم طبقه‌بندی شوند». این گزارش به دولت پیشنهاد می‌کند: «معیاری مدنی معرفی کند تا کسب‌وکارها راحت‌تر بتوانند از سازمان‌دهندگان اعتراضات افراطی خسارت بگیرند»؛ حقوق گروه‌های معترض برای تجمع و جمع‌آوری کمک مالی را محدود کند؛ و موضوع «تبرئه متهمان توسط هیئت‌های منصفه در پرونده‌های مربوط به علل مترقی مانند تغییرات اقلیمی و ضدیت با نژادپرستی» را بررسی نماید. برای لابی‌گرانی چون وودکاک، جنبش‌های اجتماعی برای آزادی فلسطین و عدالت اقلیمی، مانعی در برابر صنعت دفاعی میلیاردی بریتانیا و صنایع تکنولوژی، انرژی و ارتباطات وابسته به آن محسوب می‌شوند.

در حالی که دولت در سطح ساختاری می‌کوشد با گسترش

اختیارات ضدتروریسم، مانع از پیوند میان معترضان زیست‌محیطی و ضدصهیونیست شود، صنایع دفاعی و سوخت‌های فسیلی در سطح فرهنگی راهبردی متفاوتی را تحت عنوان سرمایه‌گذاری سنگین روی ایدئولوژیک‌های راست افراطی دنبال کرده‌اند. این افراد همزمان تغییرات اقلیمی را به عنوان منبع بی‌ثباتی اقتصادی انکار می‌کنند و خشم، ترس و افسردگی ناشی از افول معیشتی توده‌ها را به سمت قربانیانی چون مهاجران، پناهنجویان و مسلمانان منحرف می‌کنند. همان‌طور که آندریاس مالم توضیح می‌دهد: «هر بار که یک حزب راست افراطی اروپایی تغییرات اقلیمی را انکار می‌کند، در واقع بیانیه‌ای درباره مهاجرت صادر می‌کند». او می‌گوید: «مشکل جوامع ما ربطی به اقلیم ندارد - این دروغ را فراموش کنید - خطر واقعی حضور بیش از حد خارجی‌های غیرسفیدپوست و به طور دقیق‌تر، حضور بیش از حد مسلمانان در سرزمین ماست».

با رشد حمایت از راست افراطی در سال‌های اخیر، احزاب میانه، چه محافظه‌کار و چه حزب کارگر، برای جذب رأی‌دهندگان حزب اصلاح، به لفاظی‌های نژادپرستانه روی آورده‌اند که نتیجه آن مشروعیت بخشیدن به خشونت‌های خودسرانه، مانند گشت‌های «توقیف قایق‌ها» بوده است. اگر در سال ۱۳۸۰ بسیج پوپولیستی به شکل نامه‌نگاری برای اخراج ابوحمزه بود، امروز این ناسیونالیسم ارتجاعی در قالب بزرگترین راهپیمایی‌های راست افراطی تاریخ بریتانیا، شورش‌های نفرت‌محور مقابل اقامتگاه‌های پناهنجویان و شورش‌های ضد‌مهاجران تجلی یافته است. به همین ترتیب، در سال گذشته شاهد افزایش چشمگیر خشونت‌های نژادپرستانه بوده‌ایم که هر بار با بروز هراس اخلاقی جدیدی، شدت می‌گیرد.

در حالی که دولت میانه با قانون‌گذاری و نهادینه کردن لفاظی‌های نژادپرستانه و ضد‌مهاجر راست افراطی، به فاشیسم نوظهور پاسخ می‌دهد،

این موضوع شاید نتیجه شورش‌های متعاقب آن بود، اما احتمالاً بخشی دیگر به دلیل فشاری بود که بر متخصصان برای افزایش مداخلات پیش‌دستانه وارد می‌شد. اینکه بسیاری از این موارد مربوط به ایدئولوژی نامشخص بوده، گویای نفوذ عمیق فرهنگ پلیس افکار در روان جامعه است که اکنون در حال چرخش است. این روند صعودی شامل ارجاع تعداد فزاینده‌ای از دانش‌آموزان دارای ناتوانی‌های یادگیری و همچنین گزارش‌هایی از افراط‌گرایی زیست‌محیطی در پی فراخوان‌های اعتصابات مدرسه‌ای گرتا تونبرگ به عنوان «جمعه‌ها برای آینده» است. با این دانش‌آموزان نه به عنوان افرادی که عاملیت سیاسی و اجتماعی خود را ابراز می‌کنند، بلکه به عنوان افراط‌گرایان بالقوه برخورد می‌شود که به تعبیر اورولی، نیاز به حذف از حافظه و تاریخ دارند.

نیسا کاپور، دانشیار جامعه‌شناسی در دانشگاه وارویک است. او نویسنده کتاب «اخراج، محرومیت، استرداد: افراط‌گرایی دولتی در قرن بیست و یکم» است و پروژه‌های تحقیقاتی متعددی را درباره نژاد، شهروندی و دولت در بستر جنگ علیه تروریسم مدیریت کرده است. تحقیقات او با مستندسازی پرونده‌های استرداد و سلب تابعیت، به بررسی فناوری‌های امنیتی و عملکرد دولت‌های پلیسی می‌پردازد.

که اکنون آموزش دیده‌اند و از آنها انتظار می‌رود «نشانه‌های افراط‌گرایی و رادیکال شدن» را برای مداخلات پیش‌دستانه شناسایی کنند.

پس از حادثه چاقو‌کشی ساوث‌پورت توسط اکسل روداکوبانا، زمانی که مشخص شد ضارب پیش‌تر به طرح پیشگیری ارجاع داده شده بود اما به دلیل عدم ابراز علائم وابستگی به ایدئولوژی خاصی پیگیری نشده بود، برخی چهره‌های سیاسی خواستار گسترش تعریف افراط‌گرایی شدند تا رفتارهای نگران‌کننده و نه فقط ایدئولوژی را نیز شامل شود. اگرچه این تعریف موسع هنوز به طور رسمی توسط وزارت کشور پذیرفته نشده، اما می‌تواند راهی برای افزایش اختیارات در آینده نزدیک باشد که با قدرت گرفتن پروتکل‌های پلیس افکار در تظاهرات همبستگی با فلسطین چندان بی‌ارتباط نیست. نکته اصلی این است که اثر این نوع لفاظی‌ها در کنار فشار بر متخصصان آموزشی و رفاهی برای افزایش گزارش‌ها و مداخلات، پرورش و تشویق فرهنگ دائمی نظارت و سوءظن است که هرگونه رفتار یا شیوه زندگی غیرمعمول را برای اصلاح شناسایی می‌کند؛ روندی که از طریق یک «ابتدال بوروکراتیک از شر» اجرا می‌شود.

بر اساس داده‌های گزارش وزارت کشور، پس از حملات ساوث‌پورت، جهش قابل توجهی در ارجاعات به طرح پیشگیری رخ داد. بخشی از

پویایی موزای و نگران‌کننده‌ای نیز در بطن جامعه مدنی، طبقه اداری، معلمان، کارکنان پلیس و بخش‌های بهداشت و رفاه اجتماعی در حال شکل‌گیری است. یکی از میراث‌های کلیدی جنگ داخلی علیه تروریسم، نهادینه کردن سیستم‌های نظارت محلی و جانبی در جامعه به عنوان ابزاری بود که از طریق طرح پیشگیری برای شرطی‌سازی روانی و دستکاری جوامع مظنون مسلمان سازماندهی شد. در دهه گذشته، شاهد گسترش استفاده از مداخلات این طرح برای سایر اشکال افراط‌گرایی، به ویژه نشانه‌های افراط‌گرایی راست افراطی و همچنین شواهدی از گزارش موارد افراط‌گرایی زیست‌محیطی بوده‌ایم. آخرین آمار منتشر شده برای سال ۱۴۰۴ نشان داد که ۵۶ درصد از ارجاعات به این طرح، مربوط به افرادی با ایدئولوژی نامشخص بوده است.

اگرچه این آمار با این ادعا همراه شده که نشان‌دهنده نبود سوگیری نژادی در اجرای طرح پیشگیری به عنوان ادعایی است که ساختار ریشه‌ای و هدف اولیه طراحی این برنامه را نادیده می‌گیرد، اما تمام این بحث‌ها درباره اینکه چه کسی بیشتر تحت تأثیر این برنامه قرار می‌گیرد، معمولاً نکته کلیدی این روند هشداردهنده را نادیده می‌گیرند. میراث پیشگیری به عنوان ابتکاری سیاسی با هدف خنثی‌سازی مخالفت‌ها و تفکر انتقادی، ایجاد نیروی کار عظیم در بخش دولتی است

PALESTINE EMERGENCY APPEAL

Our partners are on the ground in the Gaza Strip responding right now ensuring Gazans have access to essential needs such as food and have the medical supplies they need to cope with the unprecedented influx of casualties.

Our partners will continue to respond, ensuring the well-being of Palestinians who are desperate for aid.

PLEASE DONATE TO IHRC TRUST

Charity Number: 1106120

<https://www.ihr.org.uk/donate/palestine-appeal/>

زنان مسلمان در مسیر طلاق: ضرورت تغییری بنیادین در نگرش‌های اجتماعی

افروز زیدی استدلال می‌کند که درک دشواری‌های زنان مسلمان در مواجهه با پدیده طلاق، ضرورتی حیاتی برای بسیاری از جوامع اسلامی است. نیازی مبرم به زدودن لکه‌های ننگ اجتماعی از فروپاشی ازدواج و پایان دادن به شرمسار کردن زنان به عنوان نگرش‌هایی وجود دارد که بر اثر نفوذ استعمار نهادینه شده‌اند و بازتاب‌دهنده ارزش‌های واقعی اسلامی نیستند.

اگرچه تجربه طلاق به طور کلی با سختی و بدنامی همراه است، اما می‌توان گفت که این تجربه به شدت جنسیتی است. به ویژه در جوامع مسلمان، طلاق تأثیری یکسان بر زنان و مردان ندارد و بار سنگین رنج و انگ اجتماعی بسیار بیشتر از مردان بر دوش زنان است. من خودم این موضوع را زمانی که در سال ۱۴۰۰ به یک ازدواج ۱۲ ساله پایان دادم، از نزدیک لمس کردم. ابتدا از همسرم جدا شدم و چند ماه بعد به دنبال «خلع» (طلاق اسلامی که از سوی زوجه درخواست می‌شود) رفتم. در آن زمان، شروع به اشتراک‌گذاری تجربیاتم در توئیتر کردم که با واکنش‌های بسیاری از سوی زنان مسلمان در سراسر جهان روبرو شد که تجربه‌های مشابهی داشتند. در حالی که این افشاگری برای من نوعی تخلیه روانی بود - چرا که پس از بیش از یک دهه سکوت، از آنچه بر من گذشته بود سخن می‌گفتم - اما به شکلی ناخواسته باعث شد بسیاری از زنان دیگر نیز احساس کنند دیده شده‌اند و دیگر تنها نیستند. از میان پاسخ‌های آنها، چندین محور مشترک به دست آمد که برجسته‌ترین آنها عبارت بود از تضاد درونی، موانع عملی برای جدایی و فقدان حمایت از سوی کسانی که باید تکیه‌گاه این زنان می‌بودند. در حالی که وجود انگ اجتماعی موضوعی برجسته و قابل پیش‌بینی بود،

نکته معنادارتر این بود که تمام زنانی که با من تماس گرفتند، حقیقتاً در این باره که آیا طلاق انتخاب درستی است یا خیر، دچار تضاد درونی بودند. تردید آنها با حجم زیادی از احساس گناه همراه بود که بخش عمده‌ای از آن از پیام‌های منفی درباره طلاق نشأت می‌گرفت که یا از منابر دینی و محتوای برخط منتشر می‌شد و یا از سوی اعضای خانواده و اطرافیانی که با آنها درد و دل کرده بودند، القا می‌گردید. علاوه بر این، موانع عملی مانند مسکن، وضعیت ویزا و مهاجرت، حمایت مالی از چندین فرزند، سطح سواد و حتی توان روحی لازم برای نبرد حقوقی، همگی یا منجر به تردید پیش از طلاق و یا به موانع واقعی در حین و پس از طلاق تبدیل می‌شدند. جالب اینجاست که دو اثر اخیر در نتلیکس نیز دقیقاً همین چالش‌های زنان مسلمان را بازنمایی کرده‌اند. یکی سریال کوتاه مصری «فاتن امل حربی» (محصول ۱۴۰۱) و دیگری فیلم بالیوودی «حق» که هر دو به نبردهای حقوقی زنان مسلمان برای طلاق در کشورهاشان می‌پردازند. آنچه در تماشای هر دو اثر جالب توجه است، شباهت‌های میان این دو تصویر از تجربه زنان است. علیرغم تفاوت‌های زمانی و مکانی، هر دو بازتاب‌دهنده تجربیات قهرمانان داستان در جوامع پدرسالار، ساختارها و تفسیرهای خاصی از اسلام هستند.

فاتن امل حربی - قهرمان سریالی به همین نام و مادر دو دختر - پس از سال‌ها تحمل آزار جسمی و تحقیر، تصمیم به جدایی می‌گیرد. با این حال، ثبت طلاق اسلامی تنها آغاز نبرد اوست؛ چرا که این اقدام باعث بروز رفتارهای کنترل‌گرانه از سوی همسرش می‌شود که در نهایت او و دخترانش را بی‌خانمان و فقیر رها می‌کند. وقتی فاتن تلاش می‌کند مبارزه‌اش را به دادگاه بکشاند، به زودی درمی‌یابد که سیستم قضایی با او همراه نیست و به عربی فریاد می‌زند: «القانون ظالم» (قانون ناعادلانه است). آنچه در پی می‌آید، یک نبرد عمومی با محوریت فاتن است که توجهات را به قانون احوال شخصیه مصر و تأثیرات مخرب آن بر زنان جلب می‌کند. در فیلم «حق»، شازیه بانو پس از ازدواج دوم همسرش از او جدا شده و ابتدا با سه فرزندش به خانه پدری می‌رود. وقتی همسرش که وکیل است از پرداخت مبلغ توافق شده برای نفقه فرزندان سر باز می‌زند، شازیه او را به دادگاه می‌کشاند. اما در همان اولین جلسه، همسرش با دفاع از خود استدلال می‌کند که چون در هند قانون احوال شخصیه مسلمانان اجرا می‌شود و در شریعت اسلام پس از طلاق نفقه‌ای برای فرزندان پیش‌بینی نشده و فقط مهریه به زن تعلق می‌گیرد، ادعای شازیه بی‌اساس است و در سیستم قضایی هند قابل رسیدگی نیست. شازیه وارد نبرد

را بر عهده دارند. آیا اعضای خانواده و رهبران جامعه که به زنان در مورد طلاق مشاوره می‌دهند، هنگام پیشنهاد راهکار، این مفهوم جامع از بقا را در نظر می‌گیرند؟ طبق آنچه من مشاهده کرده‌ام، پاسخ در اکثر موارد یک «نه» قاطع است. من معتقدم این وضعیت تنها از طریق تغییر نگرش بنیادین در سطح کل جامعه اصلاح می‌شود که برای آن باید دو عنصر کلیدی را مد نظر قرار داد.

نخست اینکه باید به این واقعیت پردازیم که مشاوره‌ها یا توصیه‌هایی که در جوامع مسلمان به زنان در آستانه طلاق داده می‌شود، به طرز افراطی بر حفظ ازدواج تمرکز دارد. این رویکرد احتمالاً از دستوری دینی نشأت می‌گیرد که طلاق را آخرین راه چاره می‌داند و همین امر باعث می‌شود توصیه‌ها بر اولویت‌بندی مسیرهای آشتی متمرکز شوند. اگرچه بی‌تردید مواردی وجود دارد که آشتی می‌تواند موثر باشد، اما موارد بسیاری نیز دیده می‌شود که تمرکز صرف بر حفظ ازدواج، منجر به کوچک‌انگاری یا نادیده گرفتن کامل دغدغه‌های زنان می‌شود.

این مسئله دوباره به همان پیش‌فرض غلط بازمی‌گردد که زنان طلاق را سرسری می‌گیرند که خود ریشه در تفکرات زن‌ستیزانه دارد؛ تفکراتی که زنان را دمدمی مزاج می‌پندارد، کسانی که نمی‌دانند چه می‌خواهند یا تمایل دارند مشکلاتشان را بزرگ‌نمایی کرده و نمایش راه بیندازند. تمرکز بر حفظ ازدواج به هر قیمتی باعث شده که زنان در بهترین حالت دچار القای حس جنون و تردید در درک واقعیت شوند و در توانایی تشخیص خود شک کنند و در بدترین حالت در موقعیت‌هایی بمانند که آسیب‌های جسمی و روانی مداومی به خود و فرزندان‌شان وارد شود. برای مقابله با این وضعیت، راه حل ساده‌ای وجود دارد: «زنان را باور کنید»؛ و به تبع آن، نه بر حفظ ازدواج به هر قیمتی، بلکه بر یافتن بهترین راه حل برای آن زن با توجه به شرایط خاص زندگی‌اش تمرکز کنید. نکته مهم دیگر که باید به خاطر داشت این است که زنی که برای بیان مشکلاتش نزد کسی می‌رود، به احتمال

«فاتن امل حربی» یا فیلم «حق»، در واقعیت ما به نقطه‌ای رسیده‌ایم که مقابله با این تصور غلط ضروری است که می‌پندارد تعداد فزاینده‌ای از زنان مسلمان به این دلیل به دنبال طلاق هستند که آن را ساده می‌انگارند یا برای قداست ازدواج ارزشی قائل نیستند. برعکس، از میان بسیاری از زنان مسلمانی که با آنها صحبت کرده‌ام یا درباره تجربیاتشان خوانده‌ام، حتی یک نفر هم طلاق را به عنوان راه فرار آسان انتخاب نکرده بود. این زنان به خوبی می‌دانستند که طلاق نبردی دشوار، فرسایشی و اغلب تنهایی است؛ اما با این حال آن را انتخاب کردند، زیرا معمولاً جایگزین آن، بقا را برایشان غیرممکن می‌ساخت.

علاوه بر موانع قانونی و اجتماعی که زنان مسلمان در بسیاری از نقاط جهان با آن روبرو هستند، این تلاطم درونی و روحی است که بیش از هر چیز شایسته بحث، واکاوی و مهم‌تر از همه، به رسمیت شناخته شدن است

مشاوره‌ها یا توصیه‌هایی که در جوامع مسلمان به زنان در آستانه طلاق داده می‌شود، به طرز افراطی بر حفظ ازدواج تمرکز دارد

تمرکز بر حفظ ازدواج به هر قیمتی باعث شده که زنان در بهترین حالت دچار القای حس جنون و تردید در درک واقعیت شوند و در توانایی تشخیص خود شک کنند و در بدترین حالت در موقعیت‌هایی بمانند که آسیب‌های جسمی و روانی مداومی به خود و فرزندان‌شان وارد شود

بقا در این متن، تنها به معنای فیزیکی نیست؛ بلکه به معنای زنده ماندن این زنان به عنوان افرادی با هویت و شخصیت مستقل و حفظ تاب‌آوری ذهنی، عاطفی و معنوی آنهاست. حفظ این سلامت روانی به ویژه زمانی حیاتی است که آنها مسئولیت تربیت فرزندان

حقوقی بیست‌ساله‌ای می‌شود و در این مسیر با طرد و انزوای اجتماعی روبرو می‌گردد، تا اینکه در نهایت با حکم دیوان عالی هند به پیروزی می‌رسد.

اگرچه این دو داستان در کشورها و زمان‌های متفاوتی روایت می‌شوند، اما شباهت‌های بسیاری میان آنها وجود دارد. در حالی که داستان فاتن و شازیه حول محور نبردهای حقوقی پس از طلاق می‌چرخد، مضمون مشترک دیگر، تلاطم درونی آنها در حین فرآیند طلاق است. آنها مکرراً از خود می‌پرسند که آیا در مسیر درستی هستند یا خیر. به همین دلیل است که داشتن یک حلقه نزدیک حمایتگر برای فاتن و اطمینان خاطری که شازیه ابتدا از وکیلش و بعدها از یادداشتی که پدر در گذشته‌اش به جا گذاشته بود: «حق با توست» دریافت می‌کند، تا این حد راهگشا است. خود عنوان «حق» در اردو و عربی ترجمه‌ای دوگانه دارد: اول به معنای حقوق قانونی است که شازیه برایش به دادگاه رفت و دوم به معنای حقیقت و در مسیر درست بودن است؛ که از قضا یکی از نام‌های الهی خداوند نیز است. در گفت‌وگوهای من با زنانی که طلاق گرفته، جدا شده یا در فکر ترک همسرانشان بودند، این تلاطم درونی که در شخصیت فاتن و شازیه دیده شد، بن‌مایه‌ای کاملاً مشترک بود.

علاوه بر موانع قانونی و اجتماعی که زنان مسلمان در بسیاری از نقاط جهان با آن روبرو هستند، این تلاطم درونی و روحی است که بیش از هر چیز شایسته بحث، واکاوی و مهم‌تر از همه، به رسمیت شناخته شدن است. زنی که با او صحبت کردم و بیش از یک دهه در معرض تحقیرهای کلامی مکرر، تجاوز زناشویی و رفتارهای کنترل‌گرانه همسرش بود، از برادرش شنیده بود که: «با هر طلاقی، عرش خدا به لرزه درمی‌آید». واکنش این برادر گویای آن است که گویا آن زن تصمیم به طلاق را سرسری گرفته است. این واکنشی است که بسیاری از زنان مسلمان هنگام طرح موضوع طلاق از سوی خانواده یا شخصیت‌های با نفوذ جامعه که برای حمایت و راهنمایی به آنها پناه برده‌اند، دریافت می‌کنند. فارغ از جنبه‌های نمایشی سریال

زیاد تنها تصویری ناقص از رنج‌هایش را ارائه می‌دهد. دلایل زیادی برای این پنهان‌کاری وجود دارد: شرم، فراموشی ناشی از ضربه روحی، یا موانع ارتباطی مانند محدودیت در دایره واژگان یا مهارت‌های بیانی. کسانی که مشاوره می‌دهند باید بدانند که در اکثر موارد، حتی اگر کلماتی که آن زن به کار می‌برد تمام عمق فاجعه را منعکس نکند، نفس اقدام برای درخواست کمک، خود نشان‌دهنده وخامت اوضاع است. علاوه بر این، سوء رفتار و آزار همیشه آشکار نیست، بلکه گاهی در لایه‌های ظریف، پیچیده و پنهانی بروز می‌کند که شناسایی یا برچسب‌زدن به آن به راحتی ممکن نیست.

باید پذیرفت که زنان ممکن است در ازدواج‌هایی باشند که در آن به دلایل گوناگونی که لزوماً شامل آزار جسمی یا آزارهای قابل اثبات نیست، عمیقاً ناراضی باشند. در چنین شرایطی، تمرکز صرف بر حفظ ازدواج به‌ویژه زمانی که زن قلباً مایل به ادامه رابطه نیست، آسیب‌زا است؛ چرا که باعث می‌شود او به‌غریزه، عواطف و درک خود از خیر و شر شک کند. این فشارها زن را وادار می‌دارد تا از خود بپرسد آیا احساساتش موجه است، آیا دچار زیاده‌روی شده، یا اینکه آیا بخشیدن تنها راه حل مشکلات همگان است؟ من بر این باورم که هرچند این اتفاق بیشتر برای زنان رخ می‌دهد، اما واداشتن یک زن یا هر فردی، به تردید در غرایز، واکنش‌های عاطفی، تعهدش به سعادت فرزندان و قدرت معنوی‌اش، رویه‌ای بنیادین ناعادلانه است. وادار کردن کسی به دفن کردن احساسات کنونی‌اش، تقریباً همیشه در آینده به خشم، تروما و بیماری‌های احتمالی جسمی و روانی منجر می‌شود. در مجموع، تمرکز تکلیفی بر حفظ ازدواج و اجتناب از طلاق که نه از سوی زوجین، بلکه از جانب مشاوران تحمیل می‌شود، برای همه طرف‌ها و بیش از همه برای زنانی که خواهان طلاق هستند، زیانبار است.

نکته مهم دیگر که نه تنها برای مشاوران، بلکه برای کل جامعه مسلمانان اهمیت دارد، استقلال معنوی زنان مسلمان است. در میانه ادراکات فرهنگی و اجتماعی

زن‌ستیزانه درباره جایگاه زن، گویا فراموش کرده‌ایم که در قرآن یا سیره نبوی هیچ مطلبی وجود ندارد که نشان دهد خداوند استقلال معنوی بیشتری به مردان نسبت به زنان بخشیده است. برعکس و برخلاف باور عمومی، زنان نیز همچون مردان، به عنوان فرد در پیشگاه خدا پاسخگوی اعمال و تصمیمات خود خواهند بود. بنابراین، زنان نیز همانند مردان، بار مسئولیت تصمیمات معنوی و اخلاقی خود را در این زندگی دنیوی بر دوش می‌کشند. به رسمیت شناختن این استقلال به این معناست که حتی اگر برخی آن تصمیمات را در زمینه اسلامی غلط بپندارند به زنان فضا و آزادی داده شود تا تصمیمات خود را بگیرند. من در سال ۱۴۰۳ در یادداشتی نوشتم: «زنان مسلمان حق و استقلال خدادادی دارند تا تصمیمات معنوی و اخلاقی خود را بگیرند.

جامعه مسلمانان در مقیاسی وسیع، از جمله بسیاری از خود زنان، حقیقت حق استقلال زن را از یاد برده‌اند و زنانی که می‌کوشند از این کنترل مردسالارانه رها شوند یا مسیر شخصی خود را برگزینند، اغلب تجددزده نامیده می‌شوند

چه خوششان بیاید و چه نیاید، این امر شامل حق زن برای اشتباه کردن، حق انتخاب‌هایی که دیگران ممکن است از نظر اسلامی نادرست بینند و حق استفاده از قضاوت شخصی‌اش برای رسیدن به یک تصمیم است؛ حتی اگر آن تصمیم مورد پسند یک امام جماعت، شیخ تویتری یا خاله و عمه‌های فامیل نباشد. جامعه مسلمانان در مقیاسی وسیع، از جمله بسیاری از خود زنان، حقیقت حق استقلال زن را از یاد برده‌اند. زنانی که در محیط‌های محافظه‌کار بزرگ می‌شوند، به شکلی افراطی به حمایت و رهبری مردان خانواده وابسته می‌شوند. زنانی که می‌کوشند از این کنترل مردسالارانه رها شوند یا مسیر شخصی خود را برگزینند، اغلب تجددزده نامیده می‌شوند؛ واژه‌ای کنایه‌آمیز که در این زمینه به معنای

گمراه، سست‌عصر و سکولار به کار می‌رود. متأسفانه در سال‌های اخیر، برخی سخنرانان و پژوهشگران سرشناس مسیر «شرمسار کردن زنان» را در فضای مجازی و سخنرانی‌های خود در پیش گرفته‌اند و به گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویا حق مالکیت بر انتخاب‌های زنان دارند. در واقع، این حس ذی‌حق بودن مردان نسبت به زنان، بازتابی از مشکل گسترده‌تر زن‌ستیزی در کل جامعه است. این شرمسار کردن زمانی ناعادلانه‌تر می‌شود که می‌بینیم نظارت بر رفتار اسلامی مناسب هرگز به طور برابر میان دو جنس اجرا نمی‌شود. مردان به ندرت برای الگوهای گسترده رفتارهای کنترل‌گرانه، تندخویی، تجاوز زناشویی یا حتی امتناع مستمر از مشارکت در کارهای خانه و بار ذهنی خانواده بازخواست می‌شوند، در حالی که زنان مدام برای نوع پوشش، عطر یا آرایش خود سرزنش می‌شوند.

در نهایت، می‌توان استدلال کرد که انکار همه‌گیر استقلال زنان مسلمان در کنار هنجارهای مردسالارانه که در آن رفتارهای بد مردان نادیده گرفته یا توجیه می‌شود، مستقیماً با رنج‌های زنان در مسیر طلاق مرتبط است. در حالی که از یک سو بر حفظ ازدواج به قیمت سلامت روان زن تأکید می‌شود، از سوی دیگر نظارت و پاسخگویی بسیار کمی بر رفتارهای شوهرانی وجود دارد که زندگی همسرانشان را تیره و تار کرده‌اند. حفظ ازدواج اغلب در قالب توصیه به زنان برای صبر و استقامت تجلی می‌یابد و از «آسیه» همسر فرعون به عنوان الگوی کلیشه‌ای برای زنان یاد می‌شود. ارائه آسیه به عنوان نمونه، به طور ضمنی القا می‌کند که دشواری زن در تحمل ازدواجش ناشی از ضعف معنوی اوست، نه ناشی از رفتارهای مخرب و شرایطی که همسر یا خانواده همسرش به وجود آورده‌اند. تا زمانی که طلاق به عنوان یک نتیجه نامطلوب دینی نگریسته شود، تمرکز رهبران جامعه بر حفظ ازدواج باقی خواهد ماند؛ اما این رویکرد تنها زمانی موثر خواهد بود که آسیب‌های وارد شده از سوی مردان را به رسمیت بشناسد و به طور فعال از شوهرانی که همسرانشان را به مرز تقاضای طلاق رسانده‌اند، مسئولیت‌خواهی و پاسخگویی بطلبد.

است که آیا آشتی واقعاً به صلاح هر دو طرف است یا خیر. پذیرش این حقیقت که طلاق نیز از سوی خداست و هیچ شرمی در آن نیست، راهی طولانی برای پایان دادن به انگ اجتماعی طلاق و جنون‌پنداری نظام‌مند زنانی خواهد بود که در ازدواج‌های دشوار خود به دنبال کمک و حمایت هستند.

برخلاف باور عموم، به عنوان مسلمان، هدف نهایی زندگی ما ازدواج نیست، بلکه جستجوی خدا است. هدف ما در این زندگی دنیوی باید پیگیری حقیقت باشد؛ حقیقتی که خداوند نماد آن است. از طریق این جستجو، ما باید مدام در فرآیندی باشیم که در آن به دنبال صفت خدایی شدن و تلاش برای ربانی شدن هستیم. در حالی که ازدواج در میان مسلمانان گامی کلیدی برای خدایی شدن دیده می‌شود، اما در مواردی هم تجربیات ضربه روحی و آسیب‌زای برخی افراد در ازدواج، چنان تغییراتی در شخصیت آنها ایجاد می‌کند که دقیقاً نتیجه معکوس دارد و آنها را از خدا دور می‌کند. برای نمونه، به این حدیث از امام جعفر صادق (ع) توجه کنید که فرموده‌اند: «اهل بهشت چهار نشانه دارند: روی گشاده، زبان نرم، قلب مهربان و دست بخشنده».

هر کسی که تجربه حضور در یک ازدواج مسموم یا آزارگرانه را داشته باشد، گواهی می‌دهد که با گذشت زمان، حفظ «روی گشاده» و «زبان نرم» به امری به شدت دشوار بدل می‌شود. به ویژه ضربه روحی، تاب‌آوری فرد را فرسایش

طلاق را بپذیرند یا حتی برای آن جشن بگیرند، اما قطعاً می‌توان به سوی یک حد وسط حرکت کرد. در واقع، این حد وسط بازتاب دقیق‌تری از رویکرد مسلمانان به طلاق در چند قرن پیش یعنی پیش از زمانی است که نفوذ تفکرات مسیحی از طریق استعمار غرب به فرهنگ‌های اسلامی رسوخ کند و تا امروز به شکل انگ اجتماعی علیه طلاق باقی بماند. در این حد وسط، اگرچه ازدواج مهم است، اما نباید به قیمت سلامت جسمی، روانی و عزت نفس زن تمام شود. به نظر می‌رسد ما حرکت به سمت این حد وسط را آغاز کرده‌ایم، که نمود آن را می‌توان در تغییر نگرش والدین به صورت پراکنده نسبت به دخترانی که قصد طلاق دارند مشاهده کرد. پدر «شازیه» نمونه‌ای از این دست است. او از دخترش حمایت کرده و رنج او را به رسمیت می‌شناسد و برخلاف رویه معمول پدران هم‌عصر خود، حتی وقتی که نبرد حقوقی شازیه تأثیر مخربی بر درآمد، شهرت و وضعیت مالی پدر گذاشته است، از او نمی‌خواهد که به خانه همسرش بازگردد.

زمانی که رهبران جامعه یا مشاوران، بدون درک این موضوع که آیا هر دو طرف حاضر به پذیرش مسئولیت و تغییر رفتار خود هستند یا خیر، تنها بر آشتی پافشاری می‌کنند، در واقع چشمان خود را بر واقعیت بسته‌اند و فقط به حفظ ازدواج می‌اندیشند. اما مسلماً آنچه واقعاً نیاز داریم، درک هر موقعیت به صورت موردی و ارزیابی واقع‌بینانه این مطلب

یک تغییر نگرش افراطی‌تر در رویکرد حفظ ازدواج می‌تواند پذیرش این ایده باشد که همان‌گونه که ازدواج از سوی خداوند مقدر شده، طلاق نیز چنین است. شخصیت‌های «فاتن» و «شازیه» اگرچه خیالی هستند، اما بر اساس تجربیات واقعی زنان مسلمان خلق شده‌اند. هر دوی آنها علیرغم لحظات تردید، در نهایت بر حقانیت باورهای خود پافشاری کرده و مسیر خود را جدا می‌کنند و مخاطب نیز با این حس سالن را ترک می‌کند که گویا خدا با آنها است. این دو زن در مواجهه با سختی‌های شدید و انتقادات عمدتاً از سوی مسلمانانی که آنها را به ارائه تصویر نادرست از اسلام یا گناهکاری متهم می‌کردند، بر ایمان خود استوار می‌مانند و زمانی که در نبردهای عدالت‌خواهانه خود پیروز می‌شوند، این موفقیت به عنوان نصرتی الهی نگرسته می‌شود. این داستان‌ها، اگرچه نمایشی شده‌اند، اما از رنج‌های واقعی زنان مسلمان در مصر و هند الهام گرفته‌اند و احتمالاً با تجربیات زنان در بسیاری از نقاط دیگر جهان همخوانی دارند.

در میان کشورهای مسلمان، موریتانی کشوری است که الگوی رایج بدنامی طلاق را در هم شکسته است. در آنجا زنان مطلقه حتی مطلوب‌تر دیده می‌شوند و نرخ بالای طلاق مایه نگرانی جامعه نیست. اگرچه شاید واقع‌بینانه نباشد که انتظار داشته باشیم سایر جوامع و فرهنگ‌های اسلامی به اندازه موریتانی



Yemen is witnessing the largest humanitarian crisis in the world.

YEMEN EMERGENCY APPEAL

**PLEASE DONATE
FOR FOOD AID.**

IHRC Trust is seeking your donations to assist some of the most oppressed people on earth.

**A one off donation of £55
will pay for a food package
for a family of 5 - 6 people**

To donate please call +44(0)208 904 4222 or visit <https://donations.ihrc.org.uk/Yemen>

داده و آستانه تحمل او را به شدت کاهش می‌دهد. به عبارت دیگر، سیستم عصبی فرد دچار اختلال شده و تازمانی که این زخم روحی مداوم نشود، فوران‌های کلامی یا فیزیکی به امری عادی و مکرر تبدیل می‌گردد. در ازدواجی که یکی از والدین آزارگر و دیگری ضربه خورده است، معمولاً این کودکان هستند که بار اصلی ترک‌های ناشی از فوران‌های روحی والدین ضربه خورده که به شکل فریاد، جیغ، خشونت فیزیکی یا تنبیهات بسیار سخت بروز می‌کند را بر دوش می‌کشند. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که خدایی شدن دقیقاً به معنای بیرون کشیدن خود از موقعیت‌هایی است که ما را به افرادی تبدیل می‌کند که به ویژه نسبت به کسانی که مسئولیت سعادت و سلامت آنها بر عهده ماست دیگر نه لبخندی بر لب، نه نرمشی در سخن و نه مهری در دل دارند.

در مسیر پیش رو و به امید رسیدن به روزی که همه مسلمانان به استقلال معنوی زنان احترام بگذارند و بپذیرند که طلاق نیز امری مقدر از سوی خداست، تمرکز ما به عنوان یک جامعه باید بر ساختن نظام‌های حمایتی عملی به ویژه برای زنانی باشد که منابع مالی محدودی دارند و خواهان طلاق هستند. ادبیات گسترده‌ای درباره «زنانه‌ی که در روابط آزارگرانه می‌مانند» وجود دارد که نشان می‌دهد فراتر از سدهای روانی مانند ترس، شرم یا وابستگی عاطفی، بسیاری از زنان

صرفاً توان مالی برای رفتن را ندارند. ما باید سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های اجتماعی را در اولویت قرار دهیم تا فعالانه از زنان در بازسازی زندگی‌شان پس از طلاق حمایت کنند. این حمایت‌ها باید شامل خدمات حقوقی، مالی، مسکن و مراقبت‌های سلامت روان باشد که به طور خاص برای نیازهای مادران مجرد و زنان مطلقه‌ای طراحی شده که ممکن است از سوی خانواده‌های خود طرد یا منزوی شده باشند.

ما به عنوان مسلمان در نقطه‌ای هستیم که به تغییر بنیادین در گفتمان پیرامون طلاق نیاز داریم. در دهه‌های اخیر که نرخ طلاق در جوامع ما به طور مستمر افزایش یافته، تمایلی وجود داشته که این پدیده به حساب کم‌صبری نسل‌های جوان یا بلد نبودن سازش گذاشته شود. اما ریشه‌های واقعی طلاق نیازمند تحلیلی بسیار عمیق‌تر و ظریف‌تر است.

یک عامل مهم در افزایش طلاق می‌تواند رشد عمومی استقلال زنان باشد که این پرسش حیاتی را برمی‌انگیزد: آیا ازدواج‌ها در نسل‌های قدیمی‌تر واقعاً پایدارتر بودند یا اینکه مردم و به ویژه زنان، تنها به این دلیل در آن روابط می‌مانند که گزینه دیگری نداشتند؟ در میان مردان مسلمان متأهل، رفتارهای ناشی از مردانگی مسموم همچنان حتی در نسل‌های جوان‌تر غالب است. اما چون امروزه تعداد فزاینده‌ای از زنان مسلمان قادر به کار کردن و حمایت مالی از خود

هستند و همچنین به دلیل شکل‌گیری جریانی هرچند کمتر محبوب اما تأثیرگذار که دیگر ازدواج را تنها محور معنابخش به زندگی زن نمی‌داند، طلاق به عنوان جایگزینی بهتر برای یک عمر ضربه روحی و نارضایتی نگریسته می‌شود.

امروزه تعداد هرچه بیشتری از زنان مسلمان به جای ادامه دادن به رنج و فرسایش به نام صبری که به غلط تقدیس شده است، حق خود برای طلاق و به تبع آن، استقلال معنوی خود را به رسمیت می‌شناسند. در این میان، اگر حفظ ازدواج واقعاً یک اولویت است، گام اساسی باید از تربیت پسران و حذف الگوهای مردانگی مسموم آغاز شود. خلاصه آنکه زمان آن فرا رسیده که به سنت شرمسار کردن زنان و مجنون‌پنداری آنها برای ماندن در ازدواج‌های سمی، ناعادلانه و آزارگرانه پایان دهیم چرا که این رویه نه پایدار است و نه با آموزه‌های اصیل اسلامی سازگاری دارد.

افروز زیدی، نویسنده، ویراستار و پژوهشگر مستقل است. او سابقه‌ای درخشان در تحلیل مسائل روز با رویکردی چالش‌برانگیز نسبت به روایت‌های رسانه‌های جریان اصلی دارد. او همچنین به طور منظم نقدهای پژوهش‌محور و دقیقی درباره ساختارهای استعماری و برتری‌پنداری نژادی ارائه می‌دهد. می‌توانید او را در شبکه اجتماعی ایکس (توییتر سابق) با شناسه @afrozefz دنبال کنید.

NEED IMMIGRATION OR EMPLOYMENT LAW ADVICE?

Contact IHRC Legal for advice and support.

Immigration

- Partner and Family Migration
- Human Rights Applications
- Student and Graduate Visas
- Business and Work Visas
- British Nationality
- Administrative Reviews and Appeals

Employment

- Discrimination
- Unfair Dismissal
- Unlawful Deduction of Wages
- Grievances and Disciplinary Proceedings
- Settlement Agreements



Contact us for more information about how we can support you.

020 3827 1432

www.ihrcllegal.org.uk/
legal@ihrc.org

EMERGENCY APPEAL for Nigeria

Only armed with truth



Currently there are thousands of children, women and men suffering as the result of the violence of the Nigerian police and army. Members of the Islamic Movement have been routinely targeted, with thousands killed or seriously injured and incapacitated over the last decade alone.

Please give your support to families who are left without enough income for basic necessities like food and clothing after a family member has been killed or injured.

Please help support the children and youth unable to otherwise access education.

Right now, IHRC Trust supports:

- 7,700 school children
- 1,300 family members of those martyred with their living and food costs
- 35 higher education students (for degrees, masters and PhDs in the field of medicine, nursing and education).

Please Donate NOW

IHRC Trust is the only authorised organisation outside of Nigeria to collect funds for these causes.



**To donate please call
+44(0)208 904 4222 or visit
<https://donations.ihrc.org.uk/Nigeria>**



www.ihrc.org.uk

**STANDING WITH THE
OPPRESSED SINCE 1997**

AL QUDS DAY ANNUAL MARCH AND RALLY IN SUPPORT OF **PALESTINE**

RESISTING GENOCIDE



AL QUDS DAY SUNDAY 15TH MARCH 2026

ASSEMBLE 1PM, HOME OFFICE, 2 MARSHAM STREET, WESTMINSTER, LONDON SW1P 4DF

**Contact: quds@ihrc.org
For coach info: naveed@ihrc.org
Tel: 020 8904 4222 - www.ihrc.org.uk**

www.ihrc.org.uk/al-quds-day-2026

Organised by Justice for Palestine Committee

SUPPORTING ORGANISATIONS INCLUDE: AbSoc For Justice – Action for Global Movements - Actions With Impact – Activist Independent Movement – Ahlulbayt Islamic Mission - Ahlulbayt Sisters Association – Black Lives Matter Coalition UK – Cambridge Stop the War Coalition - Campaign against Misrepresentation in Public Affairs, Information and the News (CAMPAIN) – Campaign Against Sanctions, Military & Imperial Interventions (CASMI) – Chorley for Palestine – City Action for Palestine – Convivencia Alliance – Disabled People Against Cuts (DPAC) – Ealing Friends of Palestine – Fight Racism! Fight Imperialism! – Greenwich Palestine Alliance – Hands Off Uhuru! Hands Off Africa! – Healthworkers & Allies for Palestine - Hindus for Human Rights UK (HfHR UK) – InMinds Human Rights Group – International Jewish Anti-Zionist Network (IJAN) – Islamic Human Rights Commission (IHRC) – Jewish Network for Palestine (JNP) – Leeds Students Against Apartheid Coalition (LSAAC) – Leeds University Ahlulbayt Society – Lighthouse Advocacy – Muslim Public Affairs Committee UK – Neteuri Karta – No2NATO – One State Palestine – Palestine Pulse – Palestinian Youth Movement - Scottish Palestine Solidarity Campaign – Spinwatch – UK Indian Muslim Council – University of Leicester Palestine Society.



Islamic
Human Rights
Commission

www.ihrc.org.uk

RAMADAN

APPEAL FOR THE OPPRESSED

1447AH - 2026



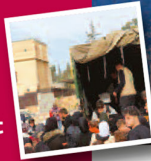
PALESTINE

Daily death rate in Gaza higher than any other major 21st Century conflict



LEBANON

The conflict has killed over 4,000 people, injured over 16,600, affected 1.3 million people, and caused significant displacement and widespread infrastructure damage



ROHINGYA

The crisis is a human rights and humanitarian disaster, more than 1.3 million live in the world's largest refugee settlement



NIGERIA

Members of the Islamic Movement have been routinely targeted, with over 1500 killed in the last four years alone



YEMEN

Yemen remains one of the largest humanitarian crises in the world



Allah the Exalted said: " O my servants, I have forbidden oppression for myself and I have made it forbidden among you, so do not oppress one another." Hadith

Let us work towards restoring justice, for wrongs to be righted and so that the destitute may no longer be in need.

Please donate generously this Ramadan

You can donate by visiting our website

<https://www.ihrc.org.uk/donate/>

or call **020 8904 4222**



ISSN 2753-3980



The Long View is a project and publication of Islamic Human Rights Commission (a limited company no 04716690).

Web www.ihrc.org.uk
E info@ihrc.org
Tel +44 20 8904 4222

All views are the authors' own and do not reflect IHRC's views or beliefs.

IHRC Trust, 202 Preston Road, Wembley, HA9 8PA, United Kingdom - Charity No: 1106120